

از ابوغریب رامسفلد تا کهریزک خامنه‌ای و اهمیت یک "تفاوت صوری"

سوسن آرام

*ولی فقیه چه به عنوان رهبر باند جنایتکار فعلی چه به عنوان تسمه نقاله برای انتقال فرضی قدرت به باندهای جنایتکارتر بعدی، دشمن شماره یک مردم ایران به شمار میرود.
*در لحظه کنونی و تا زمانی که چکمه کودتاچیان روی گردن مردم ما قرار دارد، جنایات رژیم و به ویژه تجاوز به پسران و دختران در زندان‌ها و افشای گسترده و پیگیر این جنایات "قضیه اصلی" کشور ما خواهد بود. بقیه در صفحه 3

یادی از رفیق آلبرت سهرابیان در پنجمین سال خاموشی او!



در 21 شهریور 83، یازدهم سپتامبر 2004، جنبش کارگری، کمونیستی ایران یکی از ثابت قدمترین و خستگی ناپذیرترین یاران خود را از دست داد. در این روز قلبی از حرکت باز ایستاد که همواره در راه سازمانیابی طبقه کارگر کوشیده و تمامی عمر پر بارش را در راه بهروزی این طبقه گذارده بود. آری سخن از آلبرت سهرابیان است

بقیه در صفحه 8

* دیدگاه *

جنبش همگانی اخیر: ویژگی‌ها، راهکارها و یک بدیل پیشنهادی

یونس پارسا بناب

بقیه در صفحه 12

اعلامیه هیات اجرایی سازمان

در باره بازداشت های اخیر:

**گسترش افشاگری و تقویت همسویی در اعتراض،
واکنش شایسته به موج تازه بازداشت هاست.**

بقیه در صفحه 2

رهبر منزوی و آبروباخته کودتا، فرمان ادامه سرکوب داده است.

هیات تحریریه راه کارگر

بقیه در صفحه 2

به یاری مادران اعدامی و ناپدید شدگان

وزندانی، در ایران بشتابیم

به اعتبارتجمع هر هفته ای "مادران عزا" در پارک لاله تهران و
پارک شهر رشت (بخش دوم)

امیرجواهری لنگرودی

بقیه در صفحه 9

در افغانستان چه می گذرد؟

بقیه در صفحه

صادق افروز

سناریوی سرکوب تشکل های کارگری مستقل و تشکلهای مردمی در دادگاه انقلاب

داوود رضوی

عضو هیئت مدیره سندیکای کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و حومه
بقیه در صفحه 11

بیاد عباس حجری

بقیه در صفحه 15

هدایت سلطان زاده

* دیدگاه *

سرمایه داری، سوسیالیسم و محیط زیست [1]

بقیه در صفحه 12

کویین نانس - برگردان: آرمان پویان

اعلامیه هیات اجرایی سازمان

در باره بازداشت های اخیر:

گسترش افشاگری و تقویت همسویی در اعتراض ، واکنش شایسته به موج تازه بازداشت هاست.

کودتاجیان موج تازه ای از دستگیری و پیگرد را آغاز کرده اند. حمله به ستاد پیگیری وضعیت بازداشت شده گان و بازداشت مرتضی الویری و علیرضا بهشتی مشاوران موسوی، دستگیری سردار مقدم مسوول کمیته ایثارگران ستاد انتخاباتی موسوی، پلمب دفتر مهدی کزوبی و ضبط اسناد آن و دستگیری سردبیر سایت اعتماد ملی از جمله دستگیری های دو روز اخیر است. این حملات پس از آن صورت گرفته است که ماتورهای جریان کودتا برای پرده پوشی بررسوایی های مربوط به شکنجه و تجاوز جنسی در زندان ها و شکنجه گاه هایی چون کهریزک و دفن مخفیانه جانبازان گمنام جنبش اعتراضی مردم در بهشت زهرا با تشکیل کمیته تحقیق مجلس و ایجاد هیات قضایی برای پیگیری با ناکامی روبرو شد. ادامه افشاگری ها در مورد تجاوز و شکنجه در زندان ها، ناکارایی این نهادها را که با هدف شوم بیرون کشیدن ایثار عمل از دست معترضان و کشتادن پرونده جنایت رژیم به پشت صحنه و سپس غلبه بر بحران از طریق برگزاری دادگاهی غیرعلنی و فرمایشی سرهم بندی شده بودند روشن ساخت. از این رو هدف مستقیم و بلاواسطه این دستگیری ها حذف شبکه افشاگری جنایات و شکنجه ها در اردوی مخالفان داخلی کودتاست. از این طریق قرار است، نورافکن از اعمال جنایتکارانه کودتاجیان و متجاوزان جنسی برداشته شود تا زمینه فریب افکار عمومی از طریق وعده های بی پایه فراهم گردد.

این دستگیری ها در عین حال صرفاً ناپودی شبکه افشاگری را هدف قرار نداده است، و زمینه ساز تحقق هدف هایی فراتر از آن است. در شرایطی که هر پنج روز یک بار یک اعتصاب کارگری در کشور صورت می گیرد و آمار موجود از اعتراضات دانشجویی در سال تحصیلی گذشته بیش از یک مورد در روز است، مطالباتی چون محاکمه کلیه آمران و عاملان تجاوزات جنسی و شکنجه ها در شکنجه گاه ها در یک دادگاه علنی، آزادی تمامی بازداشت شده گان و کلیه زندانیان سیاسی، روشن کردن وضعیت خانواده های داغدار که فرزندانشان مفقودالایر شده و از سوی شکنجه گران مخفیانه سر به نیست شده اند، و یا تامین آزادی اجتماعات و تجمعات از این ظرفیت برخوردار است که با سرعت اعتراضات گوناگون را علیه دستگاه ولایی و دولت کودتا همسو و هم جهت کند و با بهره برداری از شکاف بی سابقه در درون رژیم، طومار کودتاجیان را در هم بیچد. در وحشت از این دورنماتست که کودتاجیان خیز برداشته اند تا موج اول تصفیه را که با دستگیری بیش از 500 نفر از فعالان جناح معترض به تقلب و کودتای انتخاباتی همراه بود، در آستانه برگزاری راهپیمایی روز قدس که معترضان گفته اند قصد دارند آن را به فرصتی برای نمایش قدرت خویش و ادامه اعتراض تبدیل کنند و در آستانه بازگشایی مدارس و دانشگاه ها، با حذف هر نوع امکان هدایت و یا حتی حمایت سیاسی رسمی در "بالا" از طریق دستگیری تعدادی دیگر از نزدیکان و اطرافیان موثر موسوی و کروی کامل کنند.

دستگاه ولایی و دولت کودتایی اما بدانند که با این ترفندها نخواهند توانست از باتلاقی که در آن فرو رفته اند خود را بیرون بکشند. سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) ضمن محکوم کردن دستگیری های اخیر بر این باور است که گسترش افشاگری علیه جنایان و متجاوزان جنسی، تشدید اعتراضات با بهره برداری از همه فرصت های موجود، تقویت اقدامات حمایتی در رابطه با خانواده های زندانیان سیاسی و مادران عزادار، جنبش مطالباتی کارگری و اعتصابات زنجیره ای، و تحرک جنبش دانشجویی در حمایت از جنبش عمومی اعتراضی در همسویی با هم خواهد توانست دیر یا زود رژیم کودتا را به زانو درآورد.

سرتگون باد رژیم جمهوری اسلامی

زنده باد آزادی زنده باد سوسیالیسم

هیات اجرایی سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)

18 شهریور 1388 برابر با 9 سپتامبر 2009

رهبر منزوی و آبرویخته کودتا، فرمان ادامه سرکوب داده است

سخنان خامنه ای در نماز جمعه تهران، در واقع سخنان رهبر وحشت زده، منزوی و آبرویخته شکنجه گران، متجاوزان جنسی، امنیتی های قاتل و پاسداران فاسد و قاچاقچی بود که برای مردم و انبوه مخالفان رنگارنگ کودتا خط و نشان می کشید. تهدید و ارعاب، تاکید بر ادامه کودتا و سرکوب، تناقض و آشفتگی، و وحشت از مردم واجتماعات اعتراضی مردمی، محورهای اصلی تحلیلی از سخنان خامنه ای در نماز جمعه تهران است.

از زمان صدور بیانیه خامنه ای در شب آغاز کودتا در پایان رای گیری های انتخاباتی تاکنون همه تلاش ها و فشارهای پشت پرده وی و دستگاهش در بیعت گرفتن برای کودتا در میان روحانیون با شکست روبرو شد و جز مشتی آخوند درباری برگماشته دستگاه ولایت که در نماز جمعه ها نعره می کشند، چهره های شناخته شده در میان روحانیون حاضر به تایید احمدی نژاد و کودتای نظامیان و امنیتی ها نشدند و برعکس صدای اعتراض و انتقاد به کودتا و جنایات بسیجی ها و لباس شخصی ها و پاسداران و شکنجه ها و تجاوزات جنسی و بیدادگری ها از هر سو بلند شد.

خامنه ای با اشاره به شیوه برخورد خمینی نسبت به مخالفان و با گفتن این که "امام... قاطعیت از خود نشان می دادند" و ... "این گونه برخورد های امام حتی در سطوح بالاتر از رییس جمهور هم دیده می شد" و تاکید بر این که "اگر کسی با اصول و امنیت مردم مخالفت کند، تحمل نخواهد شد و نظام مجبور است با آنها برخورد کند". در حقیقت به روشنی گفت که روحانیون بلندپایه مخالف اگر در برابر کودتا به اعتراض و انتقاد خود ادامه دهند با آنها برخورد خواهد کرد. اشاره او به "سطوح بالاتر از رییس جمهور" پیام روشنی بود به این که او برای حفظ تاج و تخت فقاقت و نجات کودتاجیان نه به روحانیون بلندپایه، نه به روسای جمهوری سابق و طبعاً نه به رییس مجلس اسبق هم رحم نخواهد کرد و همه را از دم تیغ خواهد گذراند. خامنه ای همین تهدید مخالفان را در قالب تبیین شیوه حکومت داری امام اول شیعیان نیز مطرح کرد جایی که گفت امام اول شیعیان "تا آنجا که امکان داشت با مخالفان و معارضان با تسامح و خوش رفتاری برخورد می کردند، اما اگر در نهایت چاره ای باقی نمی ماند با قاطعیت مقابل آن ها می ایستادند."

تهدیدات خامنه ای در شرایطی که انزوی دستگاه کودتاجیان روز به روز بیشتر می شود روشن تر از هر زمان نشان می دهد که پشت دستگیری های روزهای اخیر افرادی مانند الویری و علیرضا بهشتی خود وی ایستاده و با شمشیر از رو بسته قصد دارد از طریق "برخورد" با مخالفان و جلوگیری از اعتراضات "اصول" و "امنیت" نظام را حفظ کند. خامنه ای با این تهدیدات آشکار در واقع بار دیگر نشان داد که نه می خواهد، نه می تواند که نقش داور فرآجراحی در کشمکش های قدرت میان گروه بندی های حکومتی را ایفا کند، بلکه رهبر کودتاست که می خواهد با اتکا به تنها ابزاری که برایش باقی مانده یعنی سرکوب و کشتار و شکنجه، کودتا را با مرعوب و منکوب کردن مخالفان ادامه دهد. تهدیدات خامنه ای در عین حال اعترافی بود به انزوا و مشروعیت باختگی رو به افزایش دستگاه ولایی در میان روحانیون، و این برای رژیمی که خود را نماینده اسلام و مسلمین جهان می داند و منشأ قدرتش را آسمانی فرض می کند، ضربه ای سهمگین و جام زهری کشنده است.

سخنان خامنه ای در نماز جمعه تهران سرشار از تناقض و پریشان گویی بود. او که در 9 شهریور برای مقابله با گسترش دگراندیشی و "شکاکیت" در مراکز دانشگاهی خواستار تجدید نظر در تدریس علوم انسانی در دانشگاه ها شد، به فاصله کمتر از دو هفته در نماز جمعه ادعا کرد که "اگر کسی یا جریانی عقیده ای مخالف داشته باشد و اصطلاحاً دگراندیش باشد نظام با او کاری ندارد." همین ادعا نشان می دهد که دستگاه ولایی زیر فشار شدید انتقادات و اعتراضات اجتماعی دچار آشفتگی و تناقض گویی شده است.

او در نماز جمعه "روز قدس" را مظهر وحدت ملت ایران" خواند و "مقابله با اختلاف و تفرقه" را مورد تاکید قرار داد، و درست در همان نماز جمعه به طرز میسوط و مشروح به شرح اختلافات و تفرقه ها در دوران عمر رژیم و شیوه سرکوب هر کدام از جریان های مخالف و تهدید و خط و نشان کشی برای مخالفان و منتقدان دستگاه ولایی و دولت برآمده از کودتا پرداخت و از این طریق نشان داد که وقتی از "وحدت" سخن می گوید وحدت فاشیستی و ذوب شدن در ولایت شخص خودش را در نظر دارد و منظورش از راه های تامین "وحدت" میان مسلمانان از طریق "مقابله با اختلاف و تفرقه" قلع و قمع و کشتار و سرکوب و بستن هر صدای دگراندیش و منتقد و معترض به شیوه حکومتداری فاشیستی اوست.

از ابوغریب رامسفلد تا کهریزک خامنه ای و اهمیت یک "تفاوت صوری"

سوسن آرم

*ولی فقیه چه به عنوان رهبر باند جنایتکار فعلی چه به عنوان تسمه نقاله برای انتقال فرضی قدرت به باندهای جنایتکارتر بعدی، دشمن شماره یک مردم ایران به شمار می‌رود.

*در لحظه کنونی و تا زمانی که چکمه کودتاچیان روی گردن مردم ما قرار دارد، جنایات رژیم و به ویژه تجاوز به پسران و دختران در زندان ها و افشای گسترده و پیگیر این جنایات "قضیه اصلی" کشور ما خواهد بود.

روشنگری. خامنه ای در یک سخنرانی در روز چهارشنبه چهارم شهریور امسال اهمیت جنایاتی را که در جریان سرکوب های اخیر صورت گرفته انکار کرد و گفت "قلمداد" کردن آنها به عنوان مساله اصلی ظلم است. بدتر اینکه او در این رابطه دو مورد از هولناک ترین این جنایات یعنی فاجعه کهریزک و تهاجم نیروهای لباس شخصی به کوی دانشگاه را بطور مشخص نام برد. عین سخنان او چنین است: "عده‌ای، ظلم بزرگی را که پس از انتخابات به مردم و نظام اسلامی شد و هتک آبروی نظام در مقابل ملت را نادیده می‌گیرند و مسئله کهریزک یا کوی دانشگاه را قضیه اصلی قلمداد می‌کنند اما این نگاه، خود یک ظلم آشکار است."

به این ترتیب خامنه ای نه تنها اعتراف می‌کند برای او و نظام او سنگین ترین جنایات از قبیل آنچه در کهریزک و کوی دانشگاه صورت گرفته مسایل "فرعی" هستند، بلکه با "ظالم" خواندن کسانی که این جنایات را افشا کرده و بطور جدی خواهان پیگیری آنها هستند جواز سرکوب آنها را صادر می‌کند.

برای درک ابعاد غیرعادی این اظهارات عجیب لازم است یک بار دیگر تصویری از جنایات فوق را در مقابل چشم بگذاریم- تهاجم به کوی دانشگاه در شامگاه 24 و صبح 25 خرداد: حمله وحشیانه انبوهی لباس شخصی در پی تهدید و اطلاع قبلی همزمان با حضور پلیس ضد شورش در حوالی کوی، اشغال کوی، خشونت لجام گسیخته علیه دانشجویان و مجروح کردن تعداد زیادی دانشجو و قتل حداقل 7 نفر با قمه و گلوله ساچمه ای از جمله دو دختر که علیرغم اعلام لیست آنها، پیکر آنها مخفیانه دفن شده و از اعلام محل دفن به خانواده ها خودداری می‌کنند.

کهریزک، ابوغریب ایران: همانجا که بازداشت شدگان را مثل نمونه ابو غریب، و حتی بدتر از آن، لخت روی هم تلمبار کردند و در همان حال مورد توهین و آزار و شکنجه قرار دادند. همانجا که بازداشت شدگان را توی اتاق های تاریک انداخته و دسته جمعی چنان به زیر ضرب و شتم و دد منشانه و شکنجه بردند که تعدادی در جا جان دادند و تعدادی را هم نیمه جان تحویل خانواده ها دادند که بعد جان باختند یا نیمه جان هستند. همانجا که به گفته بازداشت شدگان آزاد شده بخشی از تجاوزات جنسی به دختران و پسران در این محل صورت گرفته است. جایی که حتی فرزند کسی مثل روح الامینی هم در امان نماند و پیکر شکنجه شده ی بی جانش را تحویل پدر و مادر دادند؟

همه اینها و بدتر از اینها از نظر خامنه ای اهمیت اساسی ندارد، بلکه بعضی ها اینها را مساله اصلی "قلمداد" کرده اند- "قلمداد"، یعنی وانمود کرده اند - و از این طریق "ظلم بزرگی" مرتکب شده اند. بیهوده نیست که پیکرهای مجروح و روح های مجروح تری که کهریزک و کهریزک ها تحویل مردم داده اند، بویژه آنها که خون آبی پدر شهید روح الامینی هم در رگ های شان در جریان نیست، از بی پناهی درآغوش خانواده ها رو پنهان کرده اند تا مبادا با گواهی خود و به نمایش گذاشتن اهمیت اساسی جنایاتی که صورت گرفته به ارتکاب "ظلم آشکار" متهم شده و مورد آزار و شکنجه بیشتر قرار بگیرند.

حضرت ولی فقیه که سند دانایی خود به همه امور خرد و درشت عالم را از دست خود خدا دریافت کرده است نفهمید که با فرعی خواندن جنایات کهریزک و کوی، سند بی آبرویی نظام را در مقابل ملت ها گذاشت تا به صد زبان از او بیرسند چرا نظامی که در آن حملات برنامه ریزی شده و مکرر اوپاش به خوابگاه دانشجویی و شکنجه و تجاوز جنسی به جوانان در سیاه چال ها در بهترین حالت مساله فرعی محسوب میشود و در بدترین حالت لازمه وجود آن نظام است، باید در جهان ابرو داشته باشد. آبرو داری برای چنین رژیمی ظلم به مردم ایران، ظلم به همه ملت ها، ظلم به افکار عمومی، و خیانت به حقیقت است. حضرت فقیه نفهمید با این اظهارات بیش از پیش به افشای حقیقت کمک می‌کند و حالا همه میدانند که برای آن "نهضت عظیم" و "نظام جلیلی" که به ادعای او قرار

فراتر از همه، سخنان خامنه ای بیان وحشت او از بهره برداری مردم از راهبیمایی روز قدس و تبدیل این راه پیمایی فرمایشی سالانه به روز اعتراض به کودتا و سرکوب و شکنجه در سراسر ایران است؛ وحشتی که این روزها دارد رژیم را به تدریج مجاله می‌کند. زیرا هر فرصت برای تجمع اعتراضی و بویژه فرصت هایی که زمینه ساز تجمعات وسیع توده ای اعتراضی باشند، انزوای آن را به سطح می‌کشد، روحیه دستگاه سرکوب را ضعیف تر می‌کند، و در مقابل به معترضان قدرت و جسارت می‌بخشد و همبستگی آنها را تقویت می‌کند. و نیز روشن است که اگر بسیاری از فرصت های گردهم آیی ها و مناسبت ها و سالگردها بتواند از چنگ دستگاه تبلیغاتی رژیم کودتا خارج شود و به امکانی برای اعتراض به سرکوب و شکنجه و کشتار جوانان تبدیل شود، رژیم به تدریج قدرت تعرضی خود را در یکی از مهم ترین حوزه های تبلیغاتی یعنی اجتماعات عمومی از دست می‌دهد و دیگر قادر نخواهد شد که از این اجتماعات به عنوان دلیلی برای مقبولیت خود در میان مردم، بهره برداری کند. جلوگیری از برگزاری مراسم شب های احیا و جلوگیری از برگزاری مراسم طالقانی در هفته اخیر به همین دلیل صورت گرفت، و حالا کودتاچیان با کابوس راهبیمایی روز قدس روبرو شده اند. خامنه ای در سخنانش وحشت از اجتماع اعتراضی جدید توده ای را به نمایش گذاشت، تا حدی که از "مردم" (که در واقع منظور همان بسیجی ها و پاسداران، لباس شخصی ها و امنیتی هاست) خواست "مراقب باشند که برخی از اجتماعات روز قدس برای ایجاد تفرقه استفاده نکنند". این اشاره خامنه ای نشان می‌دهد که کودتاچیان به دست و پا افتاده اند و در جستجوی راهی برای جلوگیری از بهره برداری مردم از راهبیمایی روز قدس هستند.

تهدیدات خامنه ای علیه روحانیون سرشناس مخالف و روسای جمهور سابق ، اشاره او به این که مخالفت با نظام "تحمل نخواهد شد و نظام مجبور است با آن ها برخورد کند"، چشم انداز دور جدیدی از سرکوب ها و در نتیجه تعمیق و گسترش شکاف در رژیم را بوجود آورده است.

می دانیم که بخشی از جنایات شنیع نیروهای امنیتی و انتظامی در کهریزک و کشتارهای وحشتناک صورت گرفته از سوی بسیجی ها و پاسداران پس از سخنرانی تهدید آمیز خامنه ای در نماز جمعه 29 خرداد صورت گرفت، اما آن تهدیدات و آن جنایاتی که پس از آن صورت گرفت نه تنها به تحکیم موقعیت رژیم کودتا کمک نکرد که تنها خشم و نفرت مردم را شعله و برتر ساخت و حاصل آن فریادهای خشمیگن "مرگ بر دیکتاتور" بود که جایگزین خواست بازپس گیری آرای مصادره شده و ابطال انتخابات شد. حالا هم سرنوشتی بهتر در انتظار تهدیدات جدید خامنه ای نیست. ارمغان دستگاه ولایی و نظامیان همدست آن با بستن شمشیر از رو و تلاش برای ورود به فاز دوم کودتا رسوایی بیشتر، انزوای وسیع تر و سرانجام سقوط و نیستی خواهد بود.

تکان دهنده ترین و اعصاب خردکن، ترین بخش سخنان خامنه ای

روشنگری. مضمون سخنان خامنه ای در نماز جمعه دیروز چیزی به جز تهدید و قصد اعمال هرچنانیتی برای حفظ نظام قیومت فردی خود نبود. سخنان او در عین حال نشان داد که ادعای او مبنی بر علاقه به "حفظ آبروی نظام" هم چندان پایه ای ندارد زیرا او با تهدید ضمنی ولی کاملا صریح موسوی و کروبی نشان داد او برای حفظ نظام خود حاضر است نخست وزیر و رئیس جمهور و حتی روحانیون درجه اول نظام را هم به زندان بیندازد و ذره ای از آبروریزی ها ناشی از چنین سرکوب های قبیح و رسوا کننده ای که می‌رژیم را در سراسر جهان باز میکند ابا ندارد و احساس شرم نمی‌کند.

در حقیقت خامنه ای در نماز جمعه دیروز مستقیما در قالب "مقام امنیتی" مشهور ساواک در دوران شاه فرو رفت و همان نقش را بازی کرد. اما علیرغم شوم، موهن و موحش بودن تهدیدهای خامنه ای، تکان دهنده ترین بخش سخنان خامنه ای اینها نبود. در حقیقت شاخص جنایات رژیم مدت هاست که در مقیاس بی نهایت قرار دارد و در نتیجه منحنی جنایات رژیم در آن بالای نقطه چین بی نهایت در خط مستقیم سیر میکند و هرچند این جنایات برای مردم عادلی نمی‌شود ولی خیر غیرمنتظره ای هم نیست.

پس تکان دهنده ترین بخش سخنان خامنه ای چه بود؟ این بخش:

"اما ان شاء الله همه خواهند دید که در انتخابات سال های آینده نیز مردم با وجود تلاش های اخیر دشمنان و "غافلان و بی خبران داخلی"، حضوری قوی و مستحکم خواهند داشت"!!!

یعنی قرار است رژیم هم چهار سال دیگر بماند و "انتخابات" برگزار کند؟! این یعنی ویرانی ها و کشته هایی به مراتب بیشتر از زلزله بم در اثر انواع بلاهایی که این رژیم بر سر مردم ایران می‌آورد نه فقط در جریان سرکوب بلکه هم چنین با فقر و فلاکت و نابسامانی که ایجاد میکند، در انبوه حوادث رانندگی، در افزایش قربانیان اعتیاد و ایدز و انواع بیماری ها...

مردم حتی قبل از کودتا منتظر فروپاشی رژیم بودند و به همین جهت کودتای انتخاباتی را به اعتراض انقلابی خود تبدیل کردند، بعد از کودتا دیگر صحبت از دوام چهارساله و برگزاری "انتخابات" های دیگر واقعا تکان دهنده و اعصاب خرد کن است.

21 شهریور 1388

است ال‌ترناتیو همه نظام های تاریخ اعم از سرمایه داری تا سوسیالیسم باشد قتل، شکنجه و حتی تجاوز جنسی به شهروندان مساله اصلی محسوب نمی شود.

مضحکه تر این که خامنه ای و دیگر کارگزاران رژیم با انکار نقش دستگاه نظامی و امنیتی رژیم در جنایات فوق و نسبت دادن آنها به عوامل مشکوک یا خودش به گمان خود از خویش سلب مسوولیت میکنند. این ادعا اگر هم به فرض محال درست می بود، تازه خود بر رسوایی می افزاید. فقط در نظر بگیرید که مثلا مهاجمین به کوی دانشگاه تا صبح روز 25 خرداد در کوی جولان می دهند و حتی با موتور در محیط خوابگاه رژه می روند. درست زیر دماغ نیروهای نظامی و امنیتی. تازه صبح آن روز ماموران رسمی و "غیرشخصی" رسماً وارد عمل شده و به جای مهاجمان، بیش از 100 دانشجوی مورد حمله قرار گرفته را دستگیر کرده و به گفته دانشجویان به زیر زمین مخوف وزارت کشور می برند! در هر کشوری که حقوق شهروندان محلی از اعراب داشته باشد، وقوع چنین فجایعی حتی اگر کار دولت نباشد، به توبیخ و بازجویی و برکناری مسوولین نظامی و امنیتی و قضایی و حتی مقامات سیاسی می انجامد. به عبارت دیگر حتی دروغ هم رژیم اسلامی را نجات نمیدهد چه رسد به حقیقت هولناک یعنی تهاجم برنامه ریزی شده نیروهای امنیتی - نظامی رژیم به شهروندان که کوس رسوایی آن بر سر بام هاست.

و این همان نیروهای امنیتی و نظامی هستند که هیچ فرصتی را از دست نمیدهند تا قدرت و توانایی خود در ایران و منطقه را به رخ بکشند. این همان سپاه پاسداران است که با ساختن موشک و ماهواره و الذرم بلدرم های شبانه روزی ادعای دفاع از کشور و مردم در برابر تجاوز خارجی را داشت و حالا همه به چشم می بینند که کارسپاه و نیروهای منضم به آن شکنجه و قتل ندا و ترانه و سعید، سهراب و کامران و محمود های ماست. مضحک تر این که "سردار" جعفری فرمانده سپاه پاسداران تصور میکند با انتساب حرف هایی به خاتمی و موسوی و خونینی ها برای این جنایت های سپاه و منضماتش دلایل لایذ متقنی به دست داده است. غافل از این که جانی با "دلیل" آوردن برای جنایت علیه حقوق بشر، خود را تیرنه نمی کند بلکه نشان میدهد که ماهیت جنایی او درمان ناپذیر و غیرقابل عفو است. گفته بودند ژنرال های ارتش اسرائیل در جریان انتفاضه از جنگیدن با کودکانی که با دستهای خالی و مشت سنگ در برابر آنها ایستاده بودند، احساس سرافکنگی و حقارت دارند. در بازداشتگاه های این ها به دختران تجاوز شده و جسد شان را سوزانده یا در اسید حل میکنند و حتی یک نفر در کل دستگاه نظامی خم به ابرو نمی آورد و توجیه این نمایش غریب از فرومایگی را رهبرشان ارائه میدهد: "مساله اصلی نیست". چه چیز بیش از این "توجه"، ماهیت پلید چنین دستگاهی را به نمایش میگذارد؟

کهریزک محصول تصادف نیست

اظهارات خامنه ای را که به عنوان رهبر نظام رسماً مسوول اصلی اعمال مامورین رژیم خود است مقایسه کنید با اظهارات دونالد رامسفلد که به عنوان وزیر دفاع دولت جرج بوش مسوول جنایات ابوغریب بود. او بعد از افشای شکنجه های ابوغریب در مقابل کمیته نیروهای مسلح سنا در 7 ماه مه 2004 چنین گفت:

"این اتفاقات زیر نظارت من روی داده است. به عنوان وزیر دفاع من پاسخگوی آنها هستم. من مسوولیت کامل آنها را می پذیرم. این وظیفه من است که حوادث روی داده را بررسی کرده و اطمینان کسب کنم آنهايي که مرتكب اعمال نادرست شده اند به دستگاه عدالت سپرده شوند و تغییرات لازم را انجام دهم تا دیگر هرگز این اتفاقات صورت نگیرد. آنچه بر بازداشت شدگان عراقی رفته است احساس هولناکی به من میدهد. آنها انسان هستند. آنها در بازداشت ایالات متحده بودند. کشور ما وظیفه دارد با آنها درست رفتار کند. ما اینکار را نکردیم. این غلط بود. من از همه عراقی هایی که توسط نیروهای ارتش آمریکا مورد بدرفتاری قرار گرفتند به عمیق ترین وجهی عذرخواهی می کنم."

هدف مقایسه افراد نیست. باین اظهارات نه کسی به صداقت رامسفلد باور آورد و نه جرایم بزرگ او و همدستانش بخشیده شد. بوش، چنی و رامسفلد به عنوان مسوولین جنایات ابوغریب، نفرت اکثریت مردم آمریکا و سراسر جهان را برای همیشه متوجه خود کرده و ننگ نام را در تاریخ برای خود خریدند.

تفاوت در رامسفلد و چنی و بوش با خامنه ای نیست که همه از یک قماش اند. تفاوت در نظام هایی است که اینها مقامات اصلی آن به شمار می آیند. نظام سیاسی آمریکا، دموکراسی است. در یک دموکراسی بنا بر اصول اگر چیزی "مقدس" به حساب بیاید، آن چیز بی تردید حق حاکمیت مردم و حقوق شهروندان است. در چنین نظامی بنا بر قاعده، ابوغریب

شرم آور است و رسوایی و لکه ننگ به شمار می آید. اقدام پنهان به شکنجه و سرکوب زیربنای دموکراسی را ویران کرده و "بدترین ظلم" به نظام محسوب میشود. به همین جهت در انتخابات هم این ظلم به "فضیبه اصلی" تبدیل میشود و مردم حق دارند مسوولین این ظلم را زیر سوال ببرند، و زیر سوال بردند و آن ها را با خفت و خواری از صندلی خود بر انداختند.

در مقابل، نظام اسلامی حاکم بر ایران رسماً بر اصل قیومت استوار است. چیزی که در این نظام مقدس به شمار می آید حق سلطه حاکم است، و آنچه که در این نظام محلی از اعراب ندارد حق مردم است، نه فقط حق حاکمیت، بلکه حتی حق شکنجه نشدن، حق لخت و عریان در سوله ها روی هم انبار نشدن و با باتوم و بطری مورد تجاوز قرار نرفتن، حق شهروند بر اینکه دخترش مورد تجاوز جنسی قرار نگیرد و جسد سوخته اش در بیابان رها نشود یا در اسید ذوب نشده و در قطعه ای گنمان دفن نشود، زیرا درخواست چنین حقوقی "تقدس" نظام را زیر سوال می برد و "ظلم" محسوب میشود.

تفاوت در چیزی است که آن را "صوری" و شکل حکومت خوانده اند و بعضی از آن طوری صحبت میکنند که گویا به کلی فاقد مضمون است. ولی "شکل" و "صورت" اهمیت دارد. البته در دموکراسی های جهان هم نابرابری و ظلم فراوان هست، پول و زور نقش اساسی را بازی میکنند، اغلب سیاستمداران حکومتی ریاکاری میکنند و چه بسیار دروغ میگویند، اما همه اینها محدود به رعایت حقوق شهروندی است. حتی حکومت بوش - چنی هم که به کودتا علیه قانون اساسی آمریکا متهم است، نمی توانست علیه شهروندان آمریکا ابوغریب راه بیاندازند. مسلماً این امر خصلت هولناک و ضد انسانی ابوغریب، گوانتانامو و باگرام را تخفیف نمی دهد، ولی خاصیت اصلی قانون اساسی هم ناظر به شهروندان کشور است. مساله این است که خبیث ترین و درخیم ترین افراد هم در چارچوب یک دموکراسی مجبورند با دست های بسته حرکت کنند و وقتی مچ شان گرفته میشود بگویند "احساس هولناکی" دارم و "به عمیق ترین وجهی پوزش می طلبم".

در نظام مبتنی بر قیومت اما وقتی مچ درخیم را در حین ارتکاب جرم بگیرد، به خود حق میدهد در کمال خونسردی به شما بگوید: طبق قانون اساسی ما دارید ظلم میکنید، زیرا تقدس من در قانون خدشه ناپذیر است، و شما با اثبات جرم من این تقدس را خدشه دار میکنید، هرچند که برحق باشید و من این جرم ها را مرتکب شده باشم. اما جرم من در برابر جرم شما در نظام من فرعی است.

نظامی که حتی در شکل و قانون بر نفی حق مردم استوار است مسلماً با ادعای حق توسط شهروندان روبرو شده و به ناگزیر به تقویت دستگاه های زور و سرکوب برای مقابله با ادعای مردم برای اعاده حقوق خود می پردازد. در رژیم اسلامی ایران ایندو به طور تصادفی یکدیگر را تقویت کرده اند. یعنی به نسبت گسترش ادعای مردم توسط مردم، دستگاه زور و سرکوب نیز گسترش یافته و برعکس. تا جایی که هم ادعای حق توسط مردم فراگیر و عمومی شده است، هم گسترده ترین و فراگیرترین نوع و شکل دستگاه زور و سرکوب سازمان داده شده است.

در چنین نظامی به ناگزیر خبیث ترین و درخیم ترین افراد برکشیده میشوند و مسوولین موجود آن به ناگزیر درخیم تر و خبیث تر میشوند و وگرنه مورد تصفیه قرار میگیرند. کهریزک ها در چنین نظامی اتفاقی بوجود نمی آیند، محصول طبیعی و حتی ضرورت ناگزیر آن را تشکیل میدهند. زیرا تصفیه های پی درپی کسانی که به هر دلیل برای اداره این دستگاه زور فراگیر مناسب تشخیص داده نمی شوند، و انطباق مداوم کاربدستان رژیم با سرکوب ها، تخلفات و جنایاتی که "برای حفظ نظام" و "آبروی آن" لازم است سرانجام یک دارو دسته مافیای جنایی رادر راس حکومت باقی میگذارد که شرکت آنها در جنایات رژیم بهترین تضمین برای احراز وفاداری کامل آنهاست.

"دولت بازجو" و غلبه نقش پلیس سیاسی

بنابر روال فوق رژیم قیومت فردی بر مردم ایران، در نتیجه تحولات منطقی و الزامی خود قدرت را به طور انحصاری به دار و دسته ای از مقامات شرور و بی رحم انتقال داده است که از فساد در قدرت بیشترین سود را برده اند. این دارودسته - که شایسته تر است آنها را با عنوان "باند حاکم" مشخص کنیم - از تبتانی بیت فقیه [و معممین بیعت کرده با آن] و سران نظامی و امنیتی بوجود آمده و خود ولی فقیه بر راس آن نشسته است.

نقطه عطف در تحول نظام به مرحله فساد نهایی، انتخابات چهار سال پیش بود. متأسفانه سیاست های پوپولیستی اعلام شده توسط احمدی نژاد نه فقط بخشی از مردم، بلکه بسیاری از صاحب نظران ازگرایش های

مختلف را فریب داد. [1] عواقب سیاست های مخرب اقتصادی اصلاح طلبان و احساس خبط خود آنها و گرایش سیاسی آنها به گریز از تحول رادیکال و اتکاء بر حرکت مردم در این غفلت سهیم بود. هرچند تهاجم سازمان یافته دولت احمدی نژاد به آزادی ها و برآمد آشکار تیم امنیتی - نظامی در تمام سطوح سیاسی و اقتصادی جای زیادی برای این غفلت باقی نگذاشت، اما فرصت واکنش سریع و افشای واقعیت "انتخابات" آن سال که میتوانست در افشای توطئه های بعدی رژیم موثر باشد از دست رفت، در عوض رژیم در چهار سال گذشته در داخل و بویژه خارج از این غفلت به نهایت سوء استفاده کرد و دولت منتصب ولی فقیه و نظامیان متحدش را به عنوان دولت منتخب اکثریت مردم ایران وسیعاً تبلیغ کرد و در همانحال تحول پلیسی - امنیتی در ساختار نظام را با شتاب پیش برد. البته مقدمات این تحول طی سال های قبل تدارک شده بود، اما در این دوره کل سیستم دولتی بطور بنیادی تجدید سازمان یافت تا از طریق دخل و تصرف مستقیم در اقتصاد، سیاست، دادگستری و زندان ها، دستگاه های اطلاعاتی و حتی نظامی و ایجاد شبکه گسترده ای از نیروهای پارا میلیتر [که تهدیدات خارجی تشکیل و توجیه آنها را تسهیل می کرد]، امکان استقلال عمل و سلطه "باند حاکم"، کنترل جامع تک تک شهروندان و کل جامعه شهروندی و وادار کردن آن به تقید و تعبد و سرکوب هرنوع نافرمانی را فراهم کند. در این حالت طبیعتاً خصلت پلیسی، جاسوسی و سرکوبگری کل سیستم دولتی اعم از نظامی و سیاسی و ایدئولوژیک بطور فوق العاده ی برجسته میشود. این همان خصالتی است که در دولت های فاشیستی دیده میشود و نیکوس پولانزاس آنرا با برجستگی نقش پلیس سیاسی در کل نظام دولت فاشیست تعریف می کرد و گرامشی به تسلط "خصلت بازجو و پیشگیری کننده" بر کل نظام دولتی. وقتی احمدی نژاد فردی مثل محسنی اژه ای را که از متهمان پرونده قتل وزارتخانه در برخورد با حوادث اخیر و ضرورت تغییر و تحول در آن را به عنوان دلیل ذکر میکند باید دید چه غوغایی است در دریا. تک مضراب هایی که این روزها برخی از مهره ها و کارگزاران باندحاکم میزنند گویاتر از یک دنیا تحلیل است. وقتی "سردار" احمدی مقدم فرمانده ناجای رژیم میگوید: "تنبیه منجوازان قانون باید هدف اول و آخر پلیس باشد و پیشگیری جایگزین هر اقدامی شود" [2] اشتباه لپی نکرده است. در رژیم اسلامی تعریف پلیس دگرگون شده است: ماموران جعفری، احمدی مقدم و رادان با کوبیدن بر فرق دختران در خیابان و خونین و مالین کردن سر و صورت شان، آنها را در جا "تنبیه" میکنند و نوع دیگر پلیس رژیم با تجاوز به دختران و پسران معترض در کهریزک هم آنها را "تنبیه" میکند و هم با ایجاد ربع در جامعه و وظیفه "پیشگیری" از اعتراض به رژیم را به جا می آورد.

برای اطمینان از اینکه این ارزیابی مبتنی بر حدس و گمان نیست بلکه با واقعیت انطباق دارد، بهترین راه این روزها مراجعه به اظهارات مقامات سپاه و بسیج و سایر نیروهای نظامی - امنیتی رژیم است. مثلاً "سردار سرتیپ پاسدار" یارالله جوانی رئیس اداره سیاسی سپاه پاسداران بر اهمیت نقش "رصد" و "بصیرت" در سپاه و بسیج به منظور مقابله با "شورش ها" تاکید میکند و میگوید یکی از مهم ترین تمهیدات سالهای اخیر سپاه برای مقابله با "اشوب"، "ایجاد شبکه هادیان سیاسی و بسط و گسترش آن به همه رده های استانی و بسیج" بود. او تاکید میکند همین تمهیدات قبلی بود که باعث شد "معاونت سیاسی سپاه بتواند با ایجاد شناخت عمیق و دقیق از جریانات و حوادث مختلف انتخابات ریاست جمهوری در میان کارکنان جهتگیری صحیح و به موقع را اتخاذ کند." [3] به عبارت دیگر دستگاه نظامی رژیم نقش پلیس سیاسی را ایفا کرده از طریق "رصد" و "بصیرت"، "دشمنان بالقوه و احتمالی" را شناسایی میکند، بعلاوه دستگاه انتخاباتی و تاکتیک های آن را اداره میکند، تازه خودش نیروی ضربه نظامی مستقیم هم به حساب می آید. مطابق نمونه کلاسیک دستگاه سرکوب فاشیستی، دشمن بالقوه گاه با علایم مادرزادی مشخص میشود، مثلاً از پدر و مادر مسلمان زاده نشده یا بلوچ و کرد است، گاه با اختلاف نظر گاه با تعلق به یک ایدئولوژی رقیب و گاهی حتی اعتقاد به کمترین اصلاح. منایبی که بی اطلاع از دستگاه حاکم نیستند، نوشته بودند چهره مخوف و امنیتی محفل احمدی نژاد یعنی هاشمی ثمره هنگام آموزش در "دخمه" برای گزینش کادرهای رژیم در خارج حتی لبخند زدن، اتوی شلوار و پوشیدن کفش بند دار را علامت "ضعف" بالقوه و تشخیص دشمن احتمالی معرفی میکرد. این نوع رصد، کردن و بصیرت، معاونت سیاسی سپاه، آشکارا مشابه نقش پلیس سیاسی دولت های فاشیستی است. این هیملروزیز کشور و مسوول پلیس سیاسی و اس اس و گشتاپوی هیتلر بود که هدف دولت فاشیسم را چنین اعلام کرد: "آموزش

کلیه اعضای ملت و از این طریق تضمین کنترل دایمی وضعیت ویژه هر فرد". باید تصدیق کرد دیکتاتوری های نظامی معمولی از این لحاظ کم می آورند و به همین دلیل خونتاهای نظامی آمریکای جنوبی در دهه هفتاد که برای مقابله با جنبش های فعال و پرتوان روز بوجود آمده بودند، عملیات کندور [Cónдор Operación] را مخفیانه و جدا از دستگاه رسمی سازمان دادند که از طریق ادغام وظایف اطلاعاتی، ایدئولوژیک، تجسسی و ضربت توانست با "بصیرت کامل" خیل عظیمی از "عناصر بالقوه مشکوک و ناباب" را چنان سر به نیست کند که هنوز هم خانواده های شان به دنبال شان میگردند.

ظهور "امام زمانی" ها و تحول در ماهیت و نقش ولایت فقیه نکته قابل توجه این است که برخلاف دولت های فاشیستی کلاسیک که ایجاد یک دستگاه سرکوب فاشیستی، معمولاً موقعیت رهبر را بطور همه جانبه تحکیم میکرد، در جمهوری اسلامی ایجاد این دستگاه ولایت فقیه را بیش از پیش با تناقض لاینحلی روبرو کرده است. زیرا از یک طرف در قانون مقام ولایت فقیه از طریق اتصال به الله به عرش میرسد، از طرف دیگر در روی زمین رهبر روز به روز خصلت الهی خود را بیشتر از دست میدهد و تفنگ در یک دست و قاپ در دست دیگر دایم بین نقش امنیه و خاطی پا به پا میکند.

یک نتیجه ناگزیر تحول در ساختار امنیتی دولت اسلامی، استحاله نهاد ولایت فقیه و گسست در پیوند نمایندگی آن و نهاد روحانیت شیعه است. "ظهور امام زمان" در صحنه سیاست کشور هم محصول و هم نشانه این گسست است. درست است که دستگاه روحانیت در دوام رژیم اسلامی منفعت دارد، ولی سلطه مطلق "باند حاکم" به معنای خلع ید از این نهاد در تعیین ولی فقیه و سیاست های نظام حتی در نظریه پردازی های مذهبی هم است. همه این کارها را اکنون "باند حاکم" راسا و بدون واسطه به نام امام زمان انجام میدهد. این امام زمان برای ظهور و حضور دیگر به اجتهاد و روحانی و حتی خود ولایت فقیه هم نیاز ندارد.

حضور پررنگ امام زمان در نمایشات حکومتی نیز در دوره چهار ساله احمدی نژاد صورت گرفت. در واقع امام زمان اکنون مدتهاست که ظهور کرده با افراد مختلف - معمم یا غیر معمم - صحبت میکند، دستور رای دادن به فرد معینی را صادر میکند، با رئیس جمهور به سفر می رود، در کابینه روی صندلی مخصوص خود می نشیند و سیاست های کشور را تعیین میکند. و بر کسی پوشیده نیست که حالا ضرب و شتم و شکنجه و تجاوز به اسیران در سیاه چال ها هم مستقیماً توسط سربازان امام زمان و امثال بسیج و حزب الله و ثارالله و انصار و مشابه آن صورت گرفته است.

اگرچه این از لحاظ تئوری مسخ و حتی به تمسخر کشیدن نظریه امام زمان است، اما در عملی برای "باند حاکم" مفید و مهم است. هدف اصلی از نظر سیاسی تامین و توجیه قدر قدرتی "باند حاکم" است که حالا میتواند بدون مراجعه به مراجع یا نهادهای مختلف تعبیه شده در نظام هر چیزی که میخواهد بیافد، هرسایستی که میخواهد در پیش بگیرد و سنگین ترین جنایت ها علیه بشریت را اعمال و بعد هم از زبان ولی فقیه توجیه کند. در حقیقت یک وظیفه اخص شخص ولایت فقیه امروز جارو کردن کثافتاتی است که دستگاه نظامی - امنیتی باند حاکم بر جای می گذارد.

اساساً تورم دستگاه نظامی - امنیتی در ساختار سیستم الزاما و به مرور زمان انزوای ولی فقیه را تشدید میکند. کافی است وقایع کودتای اخیر را در نظر بگیریم. تردیدی نیست که کودتا با حمایت و یا حتی شاید ابتکار شخص خامنه ای صورت گرفت، اما شیوه برخورد دستگاه سرکوب نظام، بخش جدیدی از روحانیون و اصلاح طلبانی را که به هیچ وجه اندیشه مقابله با نظام را در سر نمی پروراندند به ناگزیر در مقابل ولایت فقیه قرار داد و دستگاه ولایی را منزوی تر و به همان نسبت به دستگاه سرکوب وابسته تر کرد. البته نیاز دو طرفه است. اولاً خامنه ای به عنوان شخص قدرت خود را اساساً از دستگاه زور میگیرد، بنابراین با رغبت کامل جارو کردن کثافات دستگاه نظامی - امنیتی را برعهده میگیرد. ثانیاً چیزی هم که او برای عرضه در حفظ تعادل نظام دارد، یعنی موقعیت او به عنوان ولی فقیه، حالا دیگر تا حدود بسیار زیادی از طرف همین دستگاه زور و سرکوب به او اهدا شده میشود.

نقش خامنه ای

استحاله ولایت فقیه به حدی است که بسیاری از روحانیون و معتقدان سرسخت ولایت فقیه هم دیگر آن را باز نمی شناسند، نه فقط روحانیون اصلاح طلب یا معتقدان به فقه پویا، بلکه بسیاری از روحانیون و چهره های سنتی. کافی است به یاد بیاوریم بخشی از معترضین و ناراضیان روحانی کسانی هستند که مثلاً با تبلیغات انتخاباتی احمدی نژاد در مورد زنان یا انتصاب وزیر زن مخالف بوده و طرفدار سرسخت اجرای قصاص

و سنگسار و قوانین شرعی هستند. در حقیقت رژیم دیگر نمی تواند نه از قانون نه از کاریسم و نه از سنت اتوریته بگیرد، بنابراین در کنار دستگاه سرکوب مذهب جدیدی خلق کرده است که مثل مذهب وهابی های عربستان سعودی اساسا در خدمت سلطه دستگاه حاکم سازمان داده شده است. در اینجا هم روحانیون وابسته به باند حاکم مثل روحانیون وهابی، در قدرت شریک اند. چنانکه میدانیم این نوع مذهب سازی، خطرناک ترین نوع مذهب سازی است. رها شده از هر نوع قید و بند سنتی، تاریخی و اجتماعی، و تهی شده از هر نوع "آه توده"، این نوع مذهب سازی قصد ارتکاب جنایت بی قید و شرط را نمایندگی میکند. کافی است در نظر بگیریم باند حاکم اکنون امام زمان سنتی "شیعه مظلوم" را که وعده عدالت میداد، به امام زمانی تبدیل کرده است که با تجاوز جنسی احیاء و تداعی میشود.

تزلزل موقعیت شرعی ولایت فقیه در چنین نظامی قطعی است. هرچه "نظام" در تصفیه روحانیون ناهمساز بکوشد یا با رشوه و تطمیع یا رعب و وحشت بخشی از آنها را در خود جذب و حل و یا ساکت نگهدارد، بیش از پیش بر بحران نمایندگی ولایت فقیه از طرف روحانیت و انزواي آن افزوده شده و وابستگی آن به دستگاه سرکوب و نظامیان و امنیتی ها بازم بیشتر میشود.

البته این برای ولایت فقیه یک شمشیر دو لبه است، زیرا همان امام زمانی که او را خدای کشور کرده، به همان ترتیب میتواند هر "نظر کرده"ی دیگر را به خدایی منصوب کند و همین امر است که موجب شده بسیاری، از جمله محققین وابسته به نهاد نزدیک به اسرائیلی ها یعنی انستیتوی امریکن اینترپرایز، کودتای ضد روحانی سپاه را در چشم انداز ولایت فقیه پیش بینی کنند [4] و تعدادی حتی در این مورد به خامنه ای هشدار داده بودند.

از نظر منطقی نمیتوان این احتمال را رد کرد. با وجود این، چنین روندی در عمل با مشکلات جدی روبروست. اول به خاطر این واقعیت که رژیم و دستگاه نظامی آن طی این سی سال ارتباطات و روابط و پایگاه های خود را با اتکاء بر ولایت فقیه پیش برده اند. یک کودتای نظامی برای قطع ارتباط کامل با روحانیت و شخص ولایت فقیه در این روابط زلزله ایجاد میکند. رژیم نیست سپاهی که اکنون به خاطر اجرای پروژه سرکوب فاشیستی زیر سهمگین ترین فشار ها قرار دارد بتواند از چنین زلزله ای جان سالم به در ببرد.

دوم به خاطر این واقعیت که در شرایط کنونی هنوز خامنه ای در تعادل درونی "باند حاکم" نقش اصلی را بازی میکند. بدون رضایت او اجرای کودتا امکان ناپذیر بود و تردیدی نیست که اگر او میخواست یا بخواهد میتوانست از توحش لجام گسیخته دستگاه سرکوب جلوگیری کند، یا لاقال بعدا ضاربان مردم را بطور جدي، نه نمایشی و برای خریدن زمان، به خاطر افراط در جنایت موظف به پاسخگویی کند. تردیدی نیست در حال حاضر منافع سیاسی و نظامی ولایت فقیه و سران دستگاه نظامی و امنیتی به شدت به هم گره خورده است و همین امر خامنه ای را به تقویت نقش دستگاه نظامی - امنیتی وادار میکند.

براین اساس حتی اگر هم در آینده کودتای دیگری صورت بگیرد، شخص ولی فقیه با سیاست هایی که اکنون پیش می برد نقش تسمه نقاله به دار و دسته های بازم مثل تر را بازی کرده است. همه اینها بار اصلی مسوولیت فساد در قدرت و سرکوب را بر گردن شخص ولی فقیه می اندازد. او را نمی توان به عنوان مظلوم کودتاهای آتی در نظر گرفت، ولی فقیه چه به عنوان رهبر باند جنایتکار فعلی چه به عنوان تسمه نقاله برای انتقال فرضی قدرت به باندهای جنایتکارتر بعدی، دشمن شماره یک مردم ایران به شمار میرود.

البته در درون باند حاکم در مورد چگونگی پیش برد سرکوب اختلاف نظر وجود دارد. خود صحنه واقعی نشان میدهد آنهایی که نقش مستقیم در اجرای جنایت دارند مثل باند بازجویان و اطلاعاتی ها و شکنجه گران شریعتمداری، سعید مرتضوی، حسین طائب، سران سپاه و بسیج و آخوندهای "درباری" مثل مصباح و احمد خاتمی و جنتی خواهان سرکوب فوری و شتابان هستند. در حقیقت آنها هر نوع تعلل در سرکوب را خطری برای افشای خود می بینند. در حالیکه کسانی که کمی دورتر از خود صحنه جنایت با کودتاچیان همکاری کرده اند چنین شتابی را برای خود و کل نظام خطرناک ارزیابی می کنند. اما در مورد خود اصل سرکوب بین آنها اختلاف وجود ندارد.

البته بخشی از روحانیت و نیز جناح کوچکی از اصول گرایان هستند که می کوشند خامنه ای را وسوسه یا تشویق کنند به موضع ولایت فقیه در مفهوم قدیمی آن بازگردن تا بتواند نقش "داور" در میان طرفین را بازی کند. اما حتی بازگشت ظاهری خامنه ای به این موضع تنها در اثر فشار میتواند امکان پذیر

شود نه با نصیحت و تشویق یا تسلیم و وادادگی. به عبارت دیگر تمایل او به اتخاذ موضع داور مثل تمایل او به اتخاذ موضع کنونی یعنی رهبری کودتا و جنایت و جارو کشی اصطبل دارو دسته حاکم فقط با فشار ضرورت های واقعی و عینی امکان پذیر خواهد بود.

روای فاشیستی و پاشنه آشیل رژیم

تحولات دولت اسلامی ما را در برابر این سوال قرار میدهد: آیا رژیم اسلامی ایران به یک دولت فاشیستی از نوع کلاسیک آن استحالته یافته است؟

تردیدی نیست بسیاری از نظریه ها، سیاست ها و ساختارهای رژیم اسلامی با فاشیسم پهلو میزند، از جمله: قانون زدایی از جامعه و تبدیل اراده "رهبر" به قانون، تبدیل قوه مقننه و انتخابات به ابزار اعمال این اراده، تبدیل سپاه پاسداران و منضمانت آن یعنی پلیس سیاسی به نیروی کنترل کننده تمام دستگاه های دولتی و مدنی و مدیر کلیه روندهای جاری در کشور، تبدیل ارگان قضایی کشور به جزئی از دستگاه سرکوب، کفر شمردن "تشیکیک" و حق سوال شهروندان و برعکس مقدس شمردن "تشیکیک" ماموران رژیم و اختراع و تعقیب "دشمنان احتمالی" بر این اساس، به راه انداختن بخش "بصیرت" و "صد زنی" در سپاه پاسداران به منظور پیدا کردن این "دشمنان بالقوه"، مشروط کردن رسمی حق وجود احزاب، انجمن ها، رسانه ها و فعالیت های مدنی به ذوب شدن در نظام و ولایت فقیه، ایجاد نیروهای نظامی غیررسمی، گروه های فشار و ...

کدام نوع دیکتاتوری همه این کارها را "رسم" و در نتیجه بطور فراگیر و علنی انجام میدهد به جز فاشیسم. شباهت ها به حدی است که گاه به نظر میرسد نیروهای سرکوبگر رژیم دستگاه دولت های فاشیستی را مطالعه می کنند تا از ساختارها و راهکارهای آنها برای "تثبیت نظام" بهره بجویند. علیرغم مقایسه رژیم اسلامی با دولتهای کلاسیک فاشیستی به دو علت با مشکل مواجه میشود.

اول، یک مشخصه مهم دولت فاشیستی در مرحله استقرار توانایی اش برای سازماندهی اقتصاد- همان جهش معروف فاشیستی به جلو (بالا بردن بهره وری کار از طریق تکامل نیروهای تولید و نوآوری و غیره) بود. در حالیکه بحران اقتصادی واقعی رژیم اسلامی تازه در پیش است، حتی اگر تحریم ها را به حساب نیاوریم، رژیم اسلامی در سالهای آتی عواقب سیاست های پیشین همراه با عواقب دیررس بحران اقتصاد جهانی را به صورت کابوسی در پیش دارد، در حالیکه "دولت مکتبی" هم پای آن را در زنجیر نگه داشته است.

دوم، خصوصیت مهم فاشیسم در مرحله جنبشی، جذابیت ایدئولوژی آن برای تشویق تمایلات انحرافی مردم و قدرت بسیج ملی و نوعی انسجام در منطق صوری آن، هر چند با مضمونی توحش آمیز، بود. فراموش نکنیم فاشیست ها در درجه نخست از روشنفکران و نخبگان طبقه بورژوا عضو گرفته بودند. حتی امروز هم نیروهای ناسیونالیست افراطی از اجزاء مختلف آن ایدئولوژی بهره برداری میکنند.

اینها امروز با چه چیز میخوانند "یک امت یک ایدئولوژی" ایجاد کنند؟

حتی نظریه ولایی اولیه تحت رهبری خمینی هم که زیر فشار انقلاب با جمهوری همزیستی داشت از همان ماه های نخست استقرار جمهوری اسلامی با مقاومت مردم روبرو شد، امروز دیگر آن نظریه هم از معنای سال های آغازین خود و جذابیت های حاصل از التقاط مزبور تهی شده تا آنجا که در خود جناح ولایی هم معنای مشترکی ندارد و اغلب معلوم نمی شود آنچه "امام راحل" گفته بود به گفته نماینده خامنه ای منسوخ شده یا هنوز معتبر است.

این اختلاف ها البته نشانه بحران ایدئولوژیک است. آن ولایت فقیه را که دستگاه ولایت تعریف میکند، بخش بزرگی از آیت الله ها و حجت الاسلام ها هم قبول ندارند و ولایت فقیه را که این دسته تعریف میکنند، جناح ولایی نمیخواهد. بیداری مردم منشاء این بحران است و خیزش توده ای بر بحران افزوده است. مکتب تعدی خامنه ای نه ملت گوش به فرمان، بلکه نافرمانی ملی ایجاد کرده است. امروز حتی نمادهای خود رژیم- صدای الله اکبر، نماز جماعت، احیاء گرفتن- به سمبل نافرمانی مردم تبدیل شده و به کوبنده ترین شکل تهی بودن مکتب رژیم و حتی تهی بودن رژیم از هرنوع مکتب را به نمایش گذاشته و به سخره میگیرد.

آیا میخوانند مکتب ولایی قدیم را با نظرات رسوای "حجتیه ای" ها جایگزین کرده و مردم را به آن جلب کنند؟ حتی فرقه مشابه آنها یعنی یهودیان در انتظار قیامت در اسرائیل بیشتر میتوانند نیرو بسیج کند تا اینها در ایران.

این بحران در ایدئولوژی رژیم را نباید دستمک گرفت. آنها دولت ایدئولوژیک هستند که برای مشروعیت خود هیچ بهانه ایدئولوژیک نمی توانند دست و پا کنند. جنایات اخیر رژیم کل دستگاه روحانیت سنتی شیعه ایران نه فقط "امام زمانی" ها را زیر سوال برده است، حتی سکوت همراه با ناراضیهای بخش بزرگی از این دستگاه مردم را قانع نخواهد کرد و هیچ تردیدی نیست اکثریت مردم اعم از مذهبی و غیر مذهبی در فرصت مناسب خواهان پاسخگویی آنها و علت سکوت در برابر این جنایات خواهند بود.

از روای فاشیستی "یک امت یک ایدئولوژی" آنچه باقی مانده یک دستگاه سرکوب است.

امروز مراجعه به "مکتب" نزد رهبران رژیم همان مورد استعمالی را دارد که گلوله زدن به مغز ندا در خیابان و تجاوز به زندانیان در کهریزک. در "اعتراف

نامه" هایی که بازجویان به دست اسرای خود میدهند، در توصیه های خامنه ای به تمهیل "مکتب تعبدی" به عنوان تنها راه حل برای مقابله با وحشت رژیم از "ترویج شکاکیت" توسط علوم انسانی، در بخشنامه های شورایی انقلاب فرهنگی، در افزایش ها یا عریده کشی های سران سپاه و بسیج و نامه نگاری های به امام زمان، همه جا "مکتب" به عنوان مجوز اعمال زور و سرکوب علیه شهروندان به کار برده میشود.

و همه اینها در شرایطی که خود مکتب تعبدی رژیم به پاشنه آشیل آن تبدیل شده است! توصیه های ایدئولوژیک دستگاه زور فوق یعنی تلاش برای مسخ ایدئولوژیک ملت و ذوب آن در ولایت فقیه را چهار سال پیش دولت احمدی نژاد و صفار هرندی به عنوان برنامه های "راهبردی" پیش رو گذاشتند و پاسخ خود را با سبلی محکم مردم در جریان انتخابات اخیر و خیزش یک جنبش مدنی حماسی دریافت کرد و تلاش برای تداوم آنها جامعه مدنی را بیش از پیش علیه آن برخواهد انگیزت. در حقیقت آنچه ستون پایه و محور نظام را تشکیل میدهد یعنی ولایت فقیه، پاشنه آشیل آن و عامل همه بحران های آن بیرونش از ایدئولوژی و صورت بندی حکومت بر پایه آن نشأت میگیرد و اکنون همین محور زیر ضربات یک جنبش مدنی قرار گرفته که درست در جهت عکس رژیم رو به بالندگی دارد. به جرات میتوان گفت جامعه ایران هیچوقت به اندازه امروز برای کردن ریشه این رژیم آمادگی نداشته است. برای برانداختن دار و دسته متکی بر ماشین سرکوب شبه فاشیستی در ایران، برخلاف فاشیسم کلاسیک نیازی به مداخله خارجی نیست. مردم ایران گام به گام اما مطمئن به سوی آن پیش میروند.

روشنفکران و فعالین سیاسی میتوانند بر این روند تاثیر مثبت یا منفی بگذارند. اگر درمورد محورهای اصلی تحلیل از رژیم و سیاست های آن توافق باشد میتوان در مورد نکات زیر نیز توافق داشت: یک: نوک پیکان مبارزه با رژیم باید متوجه "باند حاکم" و در راس آن ولایت فقیه باشد. همین تاریخ مبارزه سی ساله با رژیم نشان داده که انحراف از توجه به ستون اصلی ارتجاع چه عواقب وخیمی در برداشته و چگونه مورد سوء استفاده رژیم قرار گرفته است. آن دسته از نیروهایی که در شرایط کنونی خطر اصلاح طلبان یا افراد و جناح های مخالف را برجسته میکنند نه فقط ارزیابی غیرواقعی از توان این نیروها دارند بلکه سطح رشد جامعه مدنی و گسترش مطالبات مردم را دستکم میگیرند و کمترین ضرر سیاست آنها این است که از اثر گذاری مثبت بر روند مبارزه باز میمانند.

دو: با توجه به عمق بحران رژیم و گسست های عمیق آن، تلاش برای پیگیری خواست ها و دادخواهی علیه جنایت کاران در چارچوب قوانین رژیم و با استفاده از اختلافات درون آن اهمیت زیاد دارد اما اگر این تلاش همراه با "توقع"، "انتظار" یا هر نوع خوش بینی به دادرسی توسط خود دستگاه حاکم یا جناحی از آن باشد، هم به عبث خواهد انجامید و هم وسیله ای به دست رژیم خواهد داد تا زمان بخرد. در واقع هدف جناح های "نرم تر" دار و دسته حاکم نیز همین است. این اشتباهی است که ممکن است اصلاح طلبان و دیگر مخالفان معتقد به نظام انجام دهند و به جای مقاومت امید خود را به جناح های نرم تر ببندند. در این صورت برای رژیم زمان میخرند تا جناح های مخالف را یکی یکی و سر فرصت مناسب بکوبند. هدف پیگیری و دادخواهی باید اعمال فشار از بیرون بر دار و دسته حاکم باشد. باید دید آیا تیغ تیزی که اکنون حاکمان ظالم بر گردن اصلاح طلبان گذاشته اند، سرانجام آنها را متقاعد میکند که لاقلاً اکنون حتی برای ماندن و نابود نشدن باید دامن مردم را رها نکنند؟

سوم. "فشار از بیرون" دو معنا دارد: یکی معنای عمیقاً دمکراتیک یعنی تکیه بر نیروی مردم و تلاش برای بسیج و هرچه موثرتر کردن آن علیه حاکمان ستمگر، دوم معنای عمیقاً ضد دمکراتیک، یعنی تکیه بر دولت های بیگانه. متأسفانه بخش معدودی از نیروها اعم از سرنگونی طلب یا اصلاح طلب عمدتاً در خارج کشور به عادت معهود یعنی تکیه بر قدرت بالا و پرواز با بال عازیه ای به این معنای دوم روی آورده اند و دست به دامان قدرت های خارجی شده اند. در حالی که هیچ زهری حتی زهر سرکوب حاکمان سرکوبگر ایران به اندازه این سیاست برای جنبش دمکراتیک مردم ایران خطرناک و ویران کننده نیست. چون آنها دستاوردی را که مردم بعد از تحمل عظیم ترین مصائب به دست آورده اند به ضرر مردم در دامن این قدرت ها می ریزند و در ترازوی تعادل قوا، قدرت مردم ایران را نسبت به قدرت خارجی کاهش میدهند. آنها برای قدرت گیری مردم، منافع ملی و دمکراسی در ایران رقیبی را وارد صحنه میکنند که بیرون کردنش اگر از بیرون کردن رژیم اسلامی دشوارتر نباشد، آسان تر نیست. بعضی حتی تا آنجا پیش رفته اند که ساز قدیمی دوره بوش یعنی استفاده از حربه نظامی و تحریم اقتصادی و استدلال های رسوا شده ی آنرا ساز کرده اند. تازه نفس تر ها که سررشته کمتری از سیاست دارند و ناشی ترند حتی به نمایندگی از مردم ایران علناً به دولت های خارجی پیشنهاد معامله داده اند! در این مورد حدیث های ناخوشایند و حرف بسیار است که باید در فرصت مناسب خودش به آن پرداخت.

چهارم : همه میدانند تداوم مبارزه با استبداد حاکم مستلزم به میدان امن و وسیع مردم است. خیزش اخیر مردم و عریان کردن ماهیت رژیم یک پیروزی

بزرگ برای مردم ما بود و بحرانی عمیق برای رژیم باقی گذاشت، اما مردمی که پرده ایدئولوژیک رژیم را فروریخته و ماشین سرکوب استبداد را عریان کرده اند، حالا میدانند برای رسیدن به مطالبات خود باید با این ماشین دست و پنجه نرم کنند. ولی مقابله توده ای با دستگاه نظامی قوانین خود را دارد و اگر از خیزش های کوتاه مدت و شورش های خودبخودی بگذریم، مردم بطور طبیعی با توجه به توازن قوا و از طریق ناتوان کردن رژیم در اعمال خشونت، ایجاد حاشیه های امن، و فلج کردن ماشین سرکوب مبارزه خود را پیش می برند. انتظار حرکات شتابزده، تمهیل جنگ نابرابر، تلاش برای آرایش مکانیکی نیرو بدون توجه به ضرورت های واقعی، اغلب جواب نمی گیرد، و اگر هم بگیرد کم اثر و گاه مضر است. به همین جهت اینجا عرصه فعالیت و احساس وظیفه ی وفادارترین نیروها به دمکراسی و عدالت است. این عرصه از مبارزه ممکن است کند پیش برود، یا گاهی به سرعت شتاب بگیرد، اما به هر حال حتی در صورت شکست های موقت، هرگز بی دستاورد نیست و سرانجام رژیم را به زانو در خواهد آورد. این مایه امید بزرگ را نباید از چشم 1/3.4 f0.4366 0 0.0258 e0.3 0-8.4 0/6-594.56 e3.7m 034703ed03e3034e9/1.41.5 f2:10.815 0 0 c

همه ی آرزوهای درخشان
پرند های آسمان تو بودند
سیاوش میرزاده

به یاری مادران اعدامی و ناپدید شدگان زندانی، در ایران بشتابیم

به اعتبارتجمع هر هفته ای "مادران عزرا" در پارک لاله تهران و
پارک شهر رشت

(بخش دوم)

امیرجوهری لنگرودی

درخبرها آمده است که این هفته (۱۴ شهریور) مادران عزادار پارک لاله تهران و همینطور در پارک شهر رشت تجمع آرام برپا می دارند. تجمع مادران عزادار شنبه شب ها در پارک لاله تهران تثبیت شده و به میدان آمدن مادران شهر رشت نیز نوید دیگریست که خیرش گزارش شده است.

تجمع مادران پارک لاله با موفقیت صورت گرفت و فیلمی کوتاه نیز از آن در یوتوب بازنتاب یافت. این هفته مادران خواست خود را بشکلی سریع به مسئولین بیان داشتند و در گزارشات مربوط به آن آمده است: " زنان سیاهپوش ایرانی، مادرانی که فرزندانشان را در رویدادهای ماههای اخیر پس از انتخابات از دست داده اند، شنبه ۱۴ شهریور در پارک لاله وسط شهر تهران گرد آمدند... مادران عزادار از آقای صادق لاریجانی رییس قوه قضاییه جمهوری اسلامی در بیانیه ای خواستار پیگیری واقعی و جدی فجایع اخیر شدند و پیشنهاد کردند برای کشف حقایق روی داده در ماههای اخیر، یک دفتر مشارکت های مردمی حقیقت یاب در قوه قضاییه تشکیل شود.

همچنین از زنان متخصص روانشناس، روان پزشک و مددکار اجتماعی غیر دولتی دعوت بشود تا فرزندان خانواده ها با اطمینان از حفظ آبرو بتوانند از شکنجه، تجاوز و آزار جنسی که بر آن ها در زندان ها روا شده است، بگویند. تا همین جای ماجرا و طرح همین خواست روشن، یک قدم پیشروی است. ولی تجربه موجود در درون همین نظام جمهوری اسلامی به ما نشان داده می دهد که این همه کار نیست. در نظامی که اسناد و مدارک شکایات موجود خانواده های بازداشت شده گان را از دل " کمیته پیگیری وضعیت بازداشت شدگان " که در مجلس تشکیل شده است. از درون مجلس اسلامی می دزدند و می برند و گزارش می کنند: " شب گذشته نیز ماموران به دفتر کمیته پیگیری وضعیت بازداشت شدگان مراجعه کرده و تمام اسناد موجود در این دفتر را با خود بردند" این اقدام آدمی را به یاد آن " ماموران خود سری" می اندازد که در زمان ریاست جمهوری خاتمی، از درون وزارت اطلاعات با یاری "سربازان امام زمان" چهره های شناخته شده جنبش آزادیخواهی ایران را در خانه شان سلاحی می کردند (پروانه اسکندری و داریوش فروهر)، آن دیگری را

در ورزش صبحگاهی با لباس ورزشی شکار کردند (مجید شریف) و در سردخانه تحویل خانواده دادند. شاعر، نویسنده و عنصر پیگیر کانون نویسندگان ایران را در مسیروخانه و خرید ربودند (محمد مختاری) و مثله کرده و از ماشین پرت کردند. مترجم و عضو فعال کانون نویسندگان ایران (محمد جعفری پورنده) را نیز زنده و در کیسه کرده و جنازه را در بیابان های ورامین پرت می کنند. حال اگر شخص صادق لاریجانی مهره ایست که بخواد کشف شهود کند باید بیش از هر مقام جنایتکاری، پای خود خامنه ای ولی فقیه که جلوتر از هر کسی در جایگاه نماز جمعه به تقرب میلیونی انتخابات صحه گذاشت و جنبش خیابانی رابه خشونت در آمیخت به میز محاکمه بکشاند تا حساب پس دهد. بنابراین " کشف حقایق" و گشودن "دفتر مشارکت های مردمی حقیقت یاب" خواست واقعی ایست که تبلور از قوه به فعل درآمدن آن، بیش از هر چیز به گره خوردن خود مادران عزرا- مادران ناپدیده گان و بازداشتی و زندانی- مادران اعدامیان دو کشتار فراموش نشدنی و هولناک خرداد ۶۰ و تابستان ۶۷ می باشد. لازم است که این پیکره عظیم جدا مانده از هم به هم آیند تا جامعه ربا خود همراه سازند و داد خویش ستانند. همه تجربه مادران آرژانتین- شیلی- السالوادور- پرو- آوروگونه- پرو- رواندا- ترکیه- آفریقای جنوبی و دیگر نقاط جهان نشانگر همین واقعیتی و مبارزه طلبی مادران در ایران نیز می تواند باشد...

در بخش پیشین مقاله ام با عنوان: " پیوند خانواده های ناپدید شده گان حوادث اخیر در کنار قربانیان جنایات سه دهه کشتار در ایران، امری عاجل و فوری است." تلاش ام بر این بود که تجربه مادران عزادار و در جای جای جهان را مورد بازبینی قرار دهیم و آن را در شرایط دیکتاتوری حاکم در ایران بکار گیریم. در همان نوشته بحث

در 21 شهریور 83، یازدهم سپتامبر 2004، جنبش کارگری، کمونیستی ایران یکی از ثابت قدمترین و خستگی ناپذیر ترین یاران خود را از دست داد. در این روز قلبی از حرکت باز ایستاد که همواره در راه سازمانیابی طبقه کارگر کوشیده و تمامی عمر پر بارش را در راه بهروزی این طبقه گذارده بود. آری سخن از آلبرت سهرابیان است....

یادی از رفیق آلبرت سهرابیان

در پنجمین سال خاموشی او!

پنج سال پیش در چنین روزی، 11 سپتامبر 2004، آلبرت سهرابیان از مبارزان سرشناس جنبش کارگری و کمونیستی ایران، پس از شصت مبارزه در سنگر آزادی و سوسیالیسم، چشم از جهان فرو بست. آلبرت در کودکی پدر و مادرش را از دست داد و ناچار شد از شش سالگی برای تامین معاش خود، و کمک به خواهران و برادرانش، به کار بپردازد. پس از شهریور 1320 که فضای سیاسی ایران گشوده شد، در سن 13 سالگی، به سازمان جوانان حزب توده پرداخت. از آن پس، در همکاری با باقر آمانی و همراه سایر یارانش مانند آوانس مرادیان، با پی ریزی " هسته های کمونیستی" راه خود را از حزب توده جدا کرد. آنها سپس سازمانی به نام "شوراها" را تاسیس کردند. آلبرت که کارگر کفایش بود همراه با آوانس و دیگر رفقایش در فعالیت های سندیکایی و بویژه سندیکای کارگران کفایش شرکت کرد.

سازمان "شوراها" در سال 1328 تحت پیگرد پلیس قرار گرفته و اعضای آن دستگیر شدند. آلبرت نیز پس از مدتی در سال 1329 به جرم فعالیت با سازمان "شوراها" دستگیر و به دو سال زندان محکوم شد. پس از رهائی از زندان با سیرانوش مرادیان ازدواج کرد.

پس از زندان اول، در تاسیس سازمان های "یکا" و سپس "ساکا" به طور فعال شرکت کرده و از اعضای رهبری این دو تشکل بود. پس از کودتای 28 مرداد، همراه کارگران کفایش کمونیست، در احیاء مجدد سندیکای کارگران کفایش فعالانه شرکت کرد. علیرغم حاکمیت سرکوب و ترور در پس از کودتای 28 مرداد، سندیکای کفایش قادر شد برای اولین بار بیمه بیکاری کارگران کفایش را به دولت ستمشاهی تحویل کند. صمیمیت و صداقت آلبرت در مبارزه برای حقوق کارگران موجب شده بود که در میان کارگران کفایش از محبوبیت منحصر بفردی برخوردار شود. سازمان "ساکا" نیز در سال 1349 زیر ضرب رفته و آلبرت به شش سال زندان محکوم شد.

آلبرت فعالیت های تشکیلاتی اش را در سازمان ما پی گرفت و سالها ی سال عضو " کمیسیون نظارت مرکزی" و در آخرین سالهای زندگی اش عضو افتخاری کمیته مرکزی سازمان بوده و همواره در مجامع و کنگره های سازمانی بر ضرورت ایجاد ادبیات مارکسیستی برای کارگران و تربیت کادرهای کارگری کمونیست و تلاش برای متحد ساختن صفوف جنبش کارگری و کمونیستی، پای می فشرد.

در دوره تبعید در خارج از کشور، در "انجمن کارگران تبعیدی"، که تشکلی فراگیرنده فعالین کارگری در تبعید در حمایت از جنبش کارگری ایران بود، شرکت داشت. به ابتکار او همچنین رادیو " صدای کارگران" به مثابه تربیون مشترک کارگری، همراه با فعالین کارگری دارای گرایشهای فکری مختلف، برای حمایت از جنبش کارگری در ایران و نزدیک کردن گرایشهای درونی آن راه اندازی شد. آلبرت طرفدار سرسخت اتحاد چپ کارگری برای تقویت جنبش سوسیالیستی و کارگری در ایران بود.

یکی از پرثمرترین اقدامات آلبرت در سالهای پایانی زندگی اش نوشتن کتاب خاطراتش بود. او در این کتاب " برگی از جنبش کارگری و کمونیستی ایران" تاریخ بخشی از جنبش کارگری ایران را که خود و رفقایش زندگی شان را وقف آن کردند، به طور مستند و به دور از هر گونه فرقه گرایی، به قلم کشیده است.

دو وجه مشخصه خصلت نمای شش دهه فعالیت مبارزاتی آلبرت سهرابیان است. فعالیت توده ای طبقاتی به مثابه یک کارگر پیشرو و فعالیت سازمانی به مثابه یک کمونیست معتقد به کار منضبط سازمانی! او به درستی راه و آرمانش عمیقاً اعتقاد داشت و همین اعتقاد بود که موجب می شد همواره با امید و خوش بینی به آینده بنگرد!

یاد و خاطره اش گرمی باد!
هنیت تحریریه سایت راه کارگر

پایدار باد مبارزه، عقب نشینی هرگز اتحاد و مبارزه با گرسنگی و سرکوب فکر روشن، قلب متحد، مشت مبارز مقاومت و مبارزه برای پیروزی فردا پرچم ما برافراشته خواهد ماند فردا، در دست فرزندان امروز (منیره برادران مقاله؛ مادران میدان مایو)*



در همان مقاله پیشین روزنامه اعتماد آمده است :

" زنان روسری سفید همان مادران میدان دي مویاي یونوس آیرس هستند که علیه دیکتاتوری که دست به کشتن فرزندان شان زده نبرد سختی را آغاز کرده بودند. این افراد این بار در تلاش برای به سرانجام رساندن مبارزات غیرمسلحانه و غیرخصم جویانه خود اقدام به ساخت خانه برای نیازمندان کرده اند." یک چیز روشن است؛ در ایران تا مادامی که مادران جدا مانده از هم در سراسر کشور به هم گره نخورند، فریاد آنان به جایی نخواهد رسید. جا دارد که خود مادران به هم آیند و پارک لاله را به میدان فراخ آشنایی ها و سازمانیابی استمرار مبارزه خود بدل سازند. امروز جامعه ایران و افکار عمومی جهان موجودیت تجمعات مادران راجدی می گیرند و



همین امروز بخش وسیعی از مدافعین حقوق بشری زنان ما با پشتیبانی و حمایت فعالان سیاسی، درحای جای جهان، کلن-فرانکفورت- هانوفر- لندن و... تجمعات ایستاده خود را طی هفته در روزهای ثابتی در دفاع از بیکره تجمعات مادران عزای پارک لاله برپا می دارند. این تحرکات هنوز از نتایج سحر است. (ادامه دارد.....) ماخذ :

* <http://andishegbg.blogspot.com/> در این وبلاگ خبری اندیشه یوتوب تجمع مادران عزا در پارک لاله قابل دیدن است .
* (" پرسش و پاسخ درباره حقوق بشر، لیل لوین، ترجمه؛ محمد جعفر پوینده، تهران نشر نقره، چاپ سوم، بهمن ۱۳۷۷، ص ۵۶ و توضیحات ص ۱۹۷)

http://monireh-baradaran.blogspot.com/2007/03/blog-post_7825.html

* در رابطه با عکس های این مقاله یادآور گردم ؛ عکس اول از تجمع مادران عزا در پارک لاله تهران، عکس های دوم و سوم از مادران آرژانتینی، عکس چهارم از تجمع زنان مدافع حقوق بشر و پشتیبان مادران داغدار در ایران شهر کلن (آلمان) است که این هفته یکشنبه (پانزده شهریور ۱۳۸۸ برابر سیزدهم سپتامبر ۲۰۰۹) هشتمین تجمع خود را در برابر کلیسای شهر کلن (آلمان) برپا داشتند و این حرکت ادامه خواهد داشت. شهریور ۱۳۸۸ برابر سپتامبر ۲۰۰۹

.....

ما پیشتر پایان بخشیدن به شکنجه و منع مجازات بوده است. بر پایه اسناد منتشر شده از سری میثاق های مجمع عمومی ملل متحد- که ظاهراً همین نظام جمهوری اسلامی- هم از امضاء کننده گان آن نیز است. در این سری اسناد آمده است: " درسامبر ۱۹۴۸، مجمع عمومی ملل متحد، معاهده ی منع مجازات کشتار جمعی را تصویب کرد. این معاهد که در سال ۱۹۵۱ به اجراء گذاشته شد به امضاء تقریباً ۱۲۰ دولت رسیده است. از جمله امضاء کننده گان آن دولت جمهوری اسلامی هم است *

در این معاهده کشتار جمعی به مثابه ارتکاب بعضی از اعمال " به نیت نابودی تمام یا بخشی از یک گروه ملی، قومی، نژادی یا دینی" تعریف شده است و کشتار جمعی اعم از این که در زمان صلح صورت گیرد یا در زمان جنگ، به موجب حقوق بین المللی جنایت محسوب می شود و یکی از انواع جنایت بر ضد نوع بشر است.

در ماده ی ۶ این معاهده مقرر شده که اشخاص متهم به ارتکاب کشتار جمعی، یا به دانشگاه های صالح کشور محل وقوع جرم فرستاده خواهند شد یا به دانشگاه های کفوری بین المللی که دولت های عضو این معاهد صلاحیت آن را به رسمیت شناخته اند. "وقتی چنین میثاقی است و رژیم اسلامی نیز پای آنرا امضاء گذاشته، این پرسش پیش می آید؛ چرا این همه بازداشت و ناپدید شدن؟ چرا این همه شکنجه و بیاد؟ چرا این حد داغ و درفش؟ چرا این حد تجاوز و سوزاندن جان آدمیان؟

برای بازشناسی تجربه مادران آرژانتین در مطبوعات ایران آمده است: " زمانی که مادران داغ دیده مبارزات خود را آغاز کردند تعداد آنها از ۱۴ نفر تجاوز نمی کرد اما این تعداد قلیل اکنون از چند صد نفر نیز تجاوز می کند. در سال جاری حدود ۷۰ عضو بالای ۷۵ سال در این انجمن فعالیت دارند. این افراد سالمند هنوز تظاهرات و راهپیمایی های خود را قطع نکرده و هر پنجشنبه برای بیان خواسته خود در خیابان ها راهپیمایی می کنند.



در ادامه این گزارش آمده است: " حدود ۱۳ هزار نفر در زمان روی کار آمدن دیکتاتور آرژانتین ناپدید شدند که اکثر آنها را چپرگراها، فعالان دانشجویی و اعضای انجمن های سیاسی تشکیل می دادند. البته انجمن مادران میدان دي مویا بر این باورند که تعداد افراد ناپدید شده از ۳۰ هزار نفر هم بیشتر است. یکی از کشته شدگان این جنگ کثیف ازوکنا ویلافلور است. این زن از هسته های اولیه انجمن مادران و شکل دهندگان تظاهرات خیابانی بود. او در دسامبر ۱۹۷۷ زده شده شد و جسدش سال ها بعد در گورستانی ناشناس پیدا شد. جسد این زن در سال ۲۰۰۵ در میدان دي مویا با تشریفات رسمی به خاک سپرده شد...." (روزنامه اعتماد، شماره ۱۵۰۷، ص ۹، تاریخ ۱۴/۷/۸۶) در این زمینه زندانی سیاسی دو نظام، منیره برادران تا به امروز کارهای بایسته ای در این باب نموده و کتاب "علیه فراموشی" را نوشته است، طی مقاله ای می آورد: " در سال ۱۹۸۱ مادران حرکت خود را در مقابل با نظامیان تشدید کردند. در دسامبر آن سال با شرکت ۸۰ زن يك راهپیمایی ۲۴ ساعته در میدان ترتیب دادند و آن را "راهپیمایی مقاومت" نامیدند. از آن پس نیز هر ساله در ماه دسامبر تکرار کردند. مادران شعاری دادند:

"ناپدید شدگان" به زندگی باز گردند

عاملان و مقصران مجازات گردند

قاتلان مردم زندانی باید گردند

مقاومت ادامه دارد

عقب نشینی نمی کنیم

فراموش نخواهیم کرد، "عفو" هم نخواهیم کرد

در افغانستان چه می گذرد؟

صادق افروز

وگرنه آنقدر سرو صدای تقلب را نمی شنیدیم و ناظر سازمان ملل هم زحمت دیدار از افغانستان را به خود نمی داد. بخصوص که اگر این انتخابات به مرحله دوم بکشد با توجه به احتمال درگیری بین هواداران دو کاندید اصلی احتمال بحرانی تر شدن اوضاع زیاد است. ولی با این وجود ناظران سازمان ملل بر وسعت تقلب همچنان تاکید می کنند.

عده ای از مشاورین باهوش اوباما به او پیشنهاد کرده اند به نوار مکالمه ای که بین لیندن جانسون و سناتوری از جورجیا به نام ریچارد راسل در بحبوحه جنگ ویتنام رد و بدل شده است گوش دهد. در این گفتگو جانسون به راسل می گوید " ما در این جنگ پیروز نخواهیم شد ولی من نمی خواهم اولین رئیس جمهور در تاریخ آمریکا باشم که شکست بزرگی را پذیرفته است. " و خیم شدن اوضاع آمریکا در ویتنام به ریاست جمهوری جانسون ضربه بزرگی زد و موجب شد پس از تهاجم "نت" توسط ویتنامی ها در سال 1968، جانسون از انتخابات ریاست جمهوری کنار بکشد. اوباما در حال افزایش نیرو در افغانستان است. در همین حال آمار دال بر این است که مردم آمریکا هرچه بیشتر نسبت به ضرورت حضور در این کشور بی تفاوت می شوند. و بین امنیت خود و درگیری با طالبان رابطه کمتری برقرار می کنند.

امسال دو کشور همسایه، ایران و افغانستان شاهد برگزاری انتخابات ریاست جمهوری بودند. میلیون ها نفر از برادران و خواهران زحمتکش افغانی ما در ایران در جریان کمپین انتخاباتی موج گسترده حرکت جوانانی را نظاره کردند که با شور و شوق جهت دستیابی به آزادی و عدالت اجتماعی به خیابانها آمده بودند. آنها همچنین پس از کودتای احمدی نژاد-خامنه ای و سرکوب وحشیانه این جوانان توسط چماقداران، صحنه های حماسی مقاومت انبوه توده ای را شاهد بودند. مهاجرین افغانی مقیم ایران جزو معدود مهاجرینی در جهان هستند که در یک سال دو تقلب انتخاباتی بر سرنوشت شان تاثیر گذاشته است. اگر کودتای سپاه پاسداران-خامنه ای در ایران کاندید سبزها را در ایران ناکام گذاشت و آغازی شد برای یورش همه جانبه فاشیستی به منظور بیرون کردن رقبا از صحنه سیاسی و اقتصادی و بگیر و ببند ها و بستن زبان کسانی که تا کنون خود را در دایره خودی ها فرض می کردند؛ تقلب های انتخاباتی در افغانستان و نارضایتی رقبای شکست خورده امکان درگیری بین جنگ سالاران و قدرتمندان را بیش از همیشه بالا می برد.

در پایان اشاره به این مطلب خالی از لطف نیست که یکی از مقامات دولتی افغانستان در پاسخ به سفير جمهوری اسلامی در کابل که خواهان تشکیل حکومت انتقالی در افغانستان به منظور حل بحران انتخاباتی شده بود گفته است: "آقایان! با آن انتخابات کذابی و کودتایی تان و با آن همه زندانی و شکنجه بهتر است دست از نصیحت کردن دیگران بردارید و فکری به حال خودتان بکنید" دهم سپتامبر 2009

..... اعتراضات کارگران شرکت واگن پارس

کارگران شرکت واگن پارس سالن غذاخوری را با خاک یکسان کردند.

امروز کارگران شرکت واگن پارس بعد از سه ماه کار بدون حقوق و چندین اعتراض نمادین تمام شیشه ها، میزها، صندلیها، تابلوها و دیگر وسایل سالن غذاخوری این کارخانه را شکستند. این اعتراض از حرکت ساده ای کوبیدن فاشقهها بر روی میزها قبل از صرف نهار شروع شد و به دلیل بی توجهی مدیران این شرکت و تهدید کارگران توسط حراست این کارخانه به خشونت کشیده شد.

لازم به ذکر است دو کارخانه ی مهم دیگر کشور یعنی شرکت ماشین سازی اراک و شرکت آذر آب نیز به زودی رسماً اعلام ورشکستگی خواهند کرد. به دستور مقامات امنیتی مدیران این دو شرکت در تلاش هستند تا اعلام ورشکستگی این دو کارخانه را به تاخیر انداخته تا از همزمان شدن اعتراضات کارگری احتمالی در این دو کارخانه با دیگر کارخانه های ورشکسته جلوگیری کنند.

تمام کارخانه های بزرگ صنعتی در حال پاکسازی نیروهای قراردادی خود هستند و حتی کارگران ماهر قراردادی با بیش از 15 سال سابقه ی کار نیز در بین اخراجی ها قرار دارند. مدیران غولهای صنعتی ورشکسته به کارگران رسمی خود فشار آورده اند که با قبول بازنشستگی پیش از موعد از کارخانه ها خارج شوند.

ادامه گزارش را در لینک کانون مدافعان حقوق کارگر ملاحظه نمایند

انتخابات ریاست جمهوری امسال افغانستان در شرایط حضور ده ها هزار پرسنل نظامی از کشورهای عضو ناتو و ایالات متحده آمریکا برگزار شد. حضور نیروهای نظامی کشورهای خارجی و در راستای نیروهای ایالات متحده آمریکا که از سال 2001 و پس از واقعه 11 سپتامبر در افغانستان آغاز شد؛ تا به امروز هر روزه پررنگ تر شده است. دمکرات های آمریکایی و رئیس جمهور منتخبشان اوباما بر این عقیده هستند که دخالت نظامی در عراق که با حراست از سوی دولت جرج بوش دنبال می شد یک خطای فاحش بوده است. آنها بر این باورند که توجه اصلی نظامی را از ابتدا می بایست بر افغانستان که مرکز اصلی تولید تروریست از نوع القاعده ای آن است متمرکز می ساختند. در پی چنین باور و سیاستی اوباما تصمیم دارد با فرستادن 21000 سرباز تازه نفس، تعداد نیروهای آمریکایی در افغانستان را تا پایان امسال به 68000 نفر برساند.

در همین حال تلفات ارتش آمریکا و نیروهای ناتو در افغانستان در حال افزایش است و ژنرال های آمریکایی از دولت خواسته اند در گسیل سربازان جدید تعجیل صورت بگیرد. ولی آمریکا هر بار با نیروهای نظامی اش در هر نقطه ای از جهان دخالت کرده هرچه بیشتر در باتلاق جنگ در این کشور ها فرو رفته است. موقعیت کنونی ارتش آمریکا در افغانستان یادآور سال هایی است که ارتش این کشور در ویتنام هر روز هرچه بیشتر در باتلاق جنگ فرو می رفت و ژنرال های آن دوره با آه و ناله از روسای جمهور وقت، جانسون و نیکسون می خواستند تعداد نفرات نظامی در ویتنام را افزایش دهند. بنابراین این سوالی که پیشاوری ماست این است: آیا افغانستان به ویتنام اوباما تبدیل خواهد شد؟

مقامات آمریکایی و اروپایی امید داشتند انتخابات 20 آگوست در افغانستان به دولت این کشور اعتبار و احترامی تازه ببخشد. ولی تقلب های بسیار گسترده که از سوی ناظران سازمان ملل هم مورد تایید قرار گرفت این انتخابات را به مسخره همگان تبدیل کرده است. دو کاندید اصلی این انتخابات یعنی حامد کرزای و عبدالله از تمامی امکانات غیر قانونی دولتی که یک کاندیدا می تواند از آن برای تبلیغات انتخاباتی به نفع خود استفاده کند بهره جستند. آنها همچنین در جامعه پدر سالار و جنگ سالار افغانستان با نزدیک شدن به خون ریز ترین این جنگ سالاران برای خود رای خریدند. در افغانستان مناطق مختلف هنوز در حیطه کنترل خان ها و جنگ سالاران است. کافی است برای کسب رای یک منطقه با جمعیت 100 هزار نفر، جنگ سالار آن منطقه به طرفداران کاندید بیبوند. در چنین موقعیتی و با این ساختار اجتماعی، دمکراسی پارلمانی و جمهوریت بیشتر به کاریکاتور شباهت دارد. حضور سربازان کشور های پیشرفته سرمایه داری در طول 9 سال گذشته در افغانستان نیز هنوز نتوانسته خدشه ای بر این ساختار عقب افتاده وارد کند. نظامیان این کشور ها بیشتر به عنوان حافظان مناسبات پوسیده و کهن مقابل سرمایه داری تنها به بزرگ کردن ظاهری این ساختار اکتفا می کنند. بطور مثال از رفتن دختران به مدرسه پشتیبانی می کنند ولی در همان حال یک آدم کش جانی مثل رشید دوستم این امکان را می یابد تا در انتخابات ایل و قبیله خودش را به طرفداری از کرزای به خیابان بکشانند. به غیر از دوستم، جنگ سالارانی که در ترافیک مواد مخدر شرکت دارند نیز به هواداری از کرزای در این انتخابات شرکت کرده اند. در قندهار که زادگاه کرزای است گفته می شود تنها 25 هزار نفر در انتخابات شرکت کردند ولی نتایج رسمی خبر از شرکت 350 هزار نفر در انتخابات می دهد.

استراتژی نیرو های ناتو و آمریکایی در افغانستان تا بحال درگیری و از بین بردن تروریست ها بوده است. ولی این استراتژی به تدریج در حال تغییر به مبارزه علیه نیروهای شورشی است. درگیری ها هرچه بیشتر به شهر ها کشیده می شود. هفته گذشته نیروهای آلمانی به آمریکایی ها خبر دادند که دو تانکر بنزین قصد کمک به طالبانی ها را دارند. هواپیما های آمریکایی این دو تانکر را از هوا مورد حمله موشکی قرار دادند ولی حدود 100 نفر از مردمی که به قصد دریافت بنزین در اطراف این تانکر ها گرد آمده بودند کشته شدند. چرخیدن از استراتژی ضد تروریسم به استراتژی ضد شورشیان از این قبیل حوادث را بسیار به همراه خواهد داشت.

رابطه حامد کرزای با اوباما به شیرینی رابطه با بوش نیست. به نظر می رسد دمکرات های آمریکایی عبدالله را بر کرزای ترجیح می دهند

سناریوی سرکوب تشکل های کارگری مستقل و تشکلهای مردمی در دادگاه انقلاب

چهارمین جلسه دادگاه حوادث اخیر تهران برگزار شد و باز هم تشکل سندیکای شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و منصور اسالو رئیس هیئت مدیره این سندیکا که در سال 84 اعتراضاتی نسبت به حق و حقوق صنفی خود داشتند مورد تاخت و تاز عوامل سرکوب گر قرار گرفت لا زم به توضیح است که این سندیکا با رای رانندگان شرکت واحد و کارگران این شرکت در شرایط سختی بدون دخالت کارفرما و دولت در نیمه خرداد سال 1384 بعد از سی سال بازگشایی شد هر چند که اکنون اعضای این سندیکا بارها به زندان 209 رفته اند و حتی زن و فرزندان آنها را هم شبانه به زندان برده اند و برای 16 نفر از این افراد در دادگاه انقلاب پرونده سازی کرده اندو بیش از 4 سال است که 30 نفر از اعضای این سندیکا از کار بیکار شده اند واقایان ابراهیم مددی و اسالو هنوز در زندانهای اوین و رجایی شهر هستند و حتی از دادن مرخصی به این عزیزان دریغ کرده اند ولی انگار باز هم سرکوبگران راضی نیستند با دادگاه های نمایشی که از نظر اکثر کارشناسان حقوقی به هیچ عنوان دارای اعتبار نیست. سناریوی نخ نمای اعتراضات علیه تمامی جنبش های مردمی را شاهد هستیم چرا که نمی خواهند بپذیرند که اعتراضات سندیکای کارگران شرکت واحد و اعتراضات فراوان کارگران در کلیه نقاط کشور که اغلب اطلاع رسانی نشده یا بعد از گذشت ماهها منتشر می شود و اقتضای دیگر مانند معلمان و دانشجویان و زنان نابیده گرفتن حقوق مدنی و اجتماعی این اقشار در 30 سال گذشته میباشد که هیچ توجهی به مطالبات و خواستههای به حق اقشار مختلف مردم نشده و امروز با کوچکترین فرصتی که بوجود میاید مردم خواسته های خودشان را فریاد میکنند ایا از تجربه های گذشته درسی نگرفته اید و باز هم همان روش تکراری و بیهوده را میخواهید انجام دهید دیگر امروز رهبر انقلاب هم اعتقادی به دست داشتن عوامل بیگانه در اعتراضات ندارندو گفته اند که برای من ثابت نشده که حوادث اخیر در ارتباط با بیگانگان باشد ولی شما ها بعد از 4 سال از اعتراضات بحق سندیکای شرکت واحد هنوز اسرار دارید که ما از کجا خط و ربط میگرفتیم البته من خودم افرادی را که در 209 در بازداشت هستند درک میکنم چون ما هم چندین بار زندان 209 را تجربه کردیم و از شما آقای مسعود باستانی هیچ شکایتی نداریم چون میدانیم چقدر تحت فشار هستید ولی گفته های آقای باستانی هیچ ارتباطی به خارج از کشور ندارد چونکه ایشان فلیمی از وضعیت چند خانواده شرکت واحدی تهیه کرده و ربطی به نظام و چهره پردازی از اسالو ندارد کسی که چهره پردازی میکند شما هستید که با اعتراض بحق ما کارگران. که در 30 سال گذشته هیچ توجهی به خواستههای معیشتی ما نداشتید. میخواهم از آقای دادستان پرسیم که ایا پول نصف نان بربری را به راننده شرکت واحد به عنوان پول ناهار میدادند و یا در ماه 2100 ریال به عنوان پول خواربار میدادندو دهها مشکل دیگر رانندگان شرکت واحد ایا ربطی به اقدام علیه امنیت ملی داشته. جناب دادستان شما دستور دادید بخاطر اعتراضات ما ساعت 3 نیمه شب در حالی که همسران و فرزندان ما در رختخواب بودند به آنها حمله کنند و با اسپری به چشمان بچه 2 ساله بزنند زنها و فرزندانمان را کتک بزنند و به زندان ببرند. (زمستان 84 در رابطه با اعتصاب رانندگان شرکت واحد). ما فقط اعتراضی صنفی و خواسته های ابتدائی داشتیم ولی شما اسالو و مددی و دیگر اعضای هیئت مدیره سندیکای شرکت واحد را با سیاه نمایی به بیگانگان وصل کردید و به آقای اسالو 5 سال زندان و آقای مددی 3/5 سال زندان را بدون آنکه حتی به آقای مددی این حکم ابلاغ شود و بتواند از حق تجدید نظر استفاده کند محکوم کردید و ایا در مورداعضای هیئت مدیره سندیکا و فعلا این عدالتی اجرا شد ما که ندیمیم ما حتی شکایتهای زیادی به حقوق شهروندی و دیگر جاهای ذریبط در مورد بیعدالتی که در مورد ما و خانواده هایمان صورت گرفته بود کردیم ولی متاسفانه همه به دادستان برخورد و این مافوق قدرتها اجازه رسیدگی به هیچ یک از شکایات ما کارگران را نداده و پرونده ها مختومه گردید ولی در مورد محکومیت کارگران با شدت تمام در مورد ما حکم صادر شد بطوری که قاضی پرونده میگفت حیف که قانون دست ما را بسته و گرنه به اشد مجازات اسالو را محکوم میکردم بهر حال هدفم از مطرح کردن این مسائل این است که در اصل شما از اسالو چهره سازی کردیدو ابروی این نظام را هم در داخل و هم در مجامع بین المللی بردید و با توجه به اینکه 170 میلیون کارگر در سراسر دنیا از سندیکا و اسالو حمایت کردن و از شما درخواست کردن که حقوق آنها

داوود رضوی عضو هیئت مدیره سندیکای کارگران شرکت واحد
اتوبوسرانی تهران و حومه شهریور 88

.....
اول به سراغ یهودی ها رفتند
من یهودی نبودم، اعتراضی نکردم .
پس از آن به لهستانی ها حمله بردند
من لهستانی نبودم و اعتراضی نکردم .
آن گاه به لیبرال ها فشار آوردند
من لیبرال نبودم، اعتراض نکردم
سپس نوبت به کمونیست ها رسید
کمونیست نبودم، بنابراین اعتراضی نکردم .
سراجم به سراغ من آمدند
هر چه فریاد زدم کسی نمانده بود که اعتراضی کند.
از برتولت برشت

.....
بقیه : **سرمایه داری، سوسیالیسم و محیط زیست [i]**

ساخت های فسیلی هم در جای خود باقیست. با این وجود، مداوماً به ما گفته می شود که سرمایه داری "خودش را متعادل" می کند. هر چند، در واقع سرمایه داری این کار را خواهد کرد، ولی تنها به بهای فلاکت اکثریت عظیم ساکنین این کره خاکی. من هم به شخصه نیویورک سیتی را دوست دارم، اما اگر ما توسعه اقتصادی خود را با محیط زیست هماهنگ نکنیم، بعید نیست که این منطقه در دو دهه آینده زیر آب برود.

تنها تحت اقتصاد سوسیالیستی با برنامه ریزی دموکراتیک است که ما برای سازماندهی اقتصاد به موازات تغییر در نیازهایمان، دستمان باز خواهد بود. در صورت وجود چنین سیستمی، ما با چند میلیون کارگر بیکار رو به رو نبودیم، چرا که می توانستیم به سادگی آن ها را برای ساخت، راه اندازی و تعمیر صفحات خورشیدی یا توربین های بادی یا ساخت تأسیساتی با نیروی هیدرو-الکتریکی و بسیاری دیگر از تکنولوژی های واقعاً "سبز" آماده و تربیت کنیم.

می توانستیم عالی ترین و درخشان ترین افکارمان را در عمل به کار گیریم، اما نه در راه توسعه تکنولوژی های مخرب به سود یک اقلیت، بلکه برای اکتشاف تکنولوژی هایی نظیر همجوشی هسته ای، که با شکاف هسته ای رایج متفاوت است. بدین ترتیب به طور بالقوه می توانستیم منبع نامحدود، امن و ارزانی از نیرو را برای نسل های آتی تأمین نماییم. می توانستیم به صنایع در حال ورشکستگی اتومبیل نگاه کنیم و به سادگی، از طریق یک برنامه جهانی برای تولید، این صنایع را برای تولید اتومبیل های هیدروژنی از نو تجهیز کرده و حمل و نقل عمومی را وسیعاً گسترش دهیم. ما هم چنین می توانستیم صنایع ساختمانی را برای ساخت منازل سازمان دهیم که دارای عایق بندی بهتری بوده و به همین جهت می شود با صرف سوخت کمتری خودمان را گرم کنیم. اما با وجود سیستم سرمایه داری، چنین کارهایی هرگز صورت نخواهد گرفت. برای آینده بشریت و کره زمین، ما به سوسیالیسم نیازمندیم؛ به همین سادگی.

<http://www.marxist.com/capitalism-1-socialism-environment.htm>

* دیدگاه *

سرمایه داری، سوسیالیسم و محیط زیست [1]

کوبین نانس

برگردان: آرمان پویان

کشورهایی نظیر چین و هند، با 2.5 میلیارد نفر و یا به عبارتی 40% جمعیت جهان، به سرعت در حال صنعتی شدن می باشند. اما این که صنعتی شدن بر چه مبنایی صورت می گیرد- همگام و هماهنگ با محیط زیست و یا با گسترش و ادامه بحران زیست محیطی فعلی- مسأله ایست که تنها می تواند از سوی کارگران و فقرا این کشورها و مابقی دنیا پاسخی قطعی داده شود. اگر روند صنعتی شدن بر پایه سرمایه داری است، که غالباً در هر سه ماهه مالی اندازه گیری می شود و نه در هر نسل، نتیجه پیشاپیش معلوم خواهد بود: قحطی، هوای غیر قابل استنشام، به زیر آب رفتن سواحل بر اثر ذوب یخ های قطبی و بیماری هایی که سابقاً ناشناخته بوده اند، مثل مالاریا در پنسیلوانیا! و اما علت تمامی این ها: سرمایه داری.

بسیاری از افراد دست راستی، "حمایت از حفظ محیط زیست" (Environmentalism) را به باد انتقاد می گیرند و می گویند که اصولاً اشاره به مشکلات مزبور، اقتصاد را از رونق می اندازد، یعنی، اگر کارخانجات مجبور باشند حجم آلودگی ای را که ایجاد می کنند، تحت کنترل درآورند، آن گاه تولید صنعتی کاهش خواهد یافت. هرچند، برخی بنگاه های سرمایه داری با رفتن به سراغ تولید به اصطلاح "سبز" هم اکنون سودهایی عظیمی به جیب می زنند.

به هر حال، این "سبز کردن" اقتصاد در بسیاری موارد گمراه کننده است؛ مثال صنعت نفت را در نظر بگیرید، که در آن به جای سرمایه گذاری روی تکنولوژی های واقعاً سازگار با محیط زیست، ابرشرکت هایی مثل بریتیش پترولیم (BP) و اکسان (Exxon)، روی اتانول سرمایه گذاری می کنند، به همین منظور قسمت های بزرگی از زمین های زیرکشت را خریداری می کنند تا محصولاتی را برای تبدیل به نوعی از بنزین به عمل آورند. همین موضوع، بر محیط زیست اثری بد، اگر نگوئیم وخیم، خواهد داشت. چقدر نوآوری! تصمیمات ابرشرکت هایی مانند اکسان بر اساس یک سری نیازهای لحظه ای است، مثلاً نیاز به "سبز" شدن و جلوگیری از خوردن برچسب "شرکت نفتی بزرگ". حالا این که خریدن کشتزار برای تولید اتانول موجب افزایش قیمت مواد غذایی می شود، دیگر اهمیتی ندارد.

اخیراً صحبت های زیادی در مورد اتومبیل های الکتریکی و هیدروژنی شنیده می شوند. چنین ماشین هایی می توانند تکنولوژی های شگفت آوری باشند که قادرند وابستگی ما به سوخت های فسیلی را کاهش دهند، اما متأسفانه، در نظام سرمایه داری، تا زمانی که دیگر سوخت فسیلی زیادی باقی نمانده باشد، ما هم چنان به سوخت های فسیلی وابسته خواهیم ماند. در ضمن، راه حل های کنونی هم کفایت نمی کنند.

اتومبیل های الکتریکی نمی توانند پاسخی بلندمدت به مسأله مذکور باشند. شما برای شارژ اتومبیل باید آن را به منبعی وصل کنید، این منبع انرژی هم باید از جایی تأمین شود. در حال حاضر، این انرژی احتمالاً از سوختن سوخت های فسیلی در نیروگاه ها به دست می آید. در ضمن، اگرچه اتومبیل شما مستقیماً کربن را در هوا آزاد نمی کند، اما نیروگاه هایی که انرژی لازم برای اتومبیل شما را تهیه می کنند، این کار را انجام می دهند. به همین ترتیب، دورنمای "ماشین های هیدروژنی" در نظام سرمایه داری هم چندان امیدوار کننده نخواهد بود.

برای گسترش اتومبیل های هیدروژنی، به طرح و برنامه عظیمی نیاز است که کارخانجات را برای "تولیدات سبز" از نو تجهیز کند و ضمناً، در کنار آن، برنامه ای برای تجهیز مجدد ایستگاه های سوخت سراسر کشور لازم است تا این ایستگاه ها با اتومبیل های جدید تطبیق پیدا کند. به علاوه، ما نیاز داریم که دسترسی به حمل و نقل عمومی امن، کارا و ارزان را به میزان قابل توجهی بالا ببریم. چنین برنامه عظیمی، تنها از طریق یک طرح هماهنگ و دربرگیرنده تمامی بخش های کلیدی اقتصاد است که می تواند به سهولت صورت پذیرد.

در شرایط فعلی، ما ده ها میلیون نفر از مردمی را داریم که بیکارند، با اقتصادی سروکار داریم که تا انتها در زیاده فرو رفته است و وابستگی به بقیه در صفحه: 11

* دیدگاه *

جنبش همگانی اخیر: ویژگی ها، راهکارها و یک بدیل پیشنهادی

یونس پارسا بناب

درآمد

رویدادهای تکان دهنده مبارزاتی دو ماه گذشته (از 22 خرداد به این سو) تجلی یکی از پر شکوه ترین جنبش های دخالتگر همگانی در تاریخ مبارزات مردم ایران بویژه در دوره سه دهه عمر جمهوری اسلامی است . این جنبش دخالتگر در جهت کسب حق تعیین سرنوشت که امروز در ایران در پهنای و بُعدی بی نظیر جریان دارد ، جنبشی است دموکراتیک و عمومی که آحاد و اقشار مختلف توده های مردم بویژه جوانان ، در آن شرکت فعال دارند . بررسی جامع جنبش های دخالتگر بزرگ و کوچک تاریخ معاصر ایران ، از جنبش تنباکو در 1270 خورشیدی گرفته تا جنبش 18 تیر سال 1387 نشان می دهد که ادامه یک جنبش همگانی و دموکراتیک برای اینکه به پیروزی برسد ، نیاز به رهبری قابل اعتماد و مقبول از طرف توده های مردم دارد . بدون تردید ، جنبش کنونی (حداقل در حال حاضر) یک جنبش خود به خودی و خود جوش است . درست به خاطر این امر است که تمامی نیروهای سیاسی - اجتماعی متعلق به جامعه ایرانی چه در داخل رژیم جمهوری اسلامی (البته به استثنای جناح خامنه ای - مافیای نظامی مالی) و چه در خارج از رژیم منجمله اپوزیسیون خارج از ایران ، از این جنبش حمایت می کنند . در این نوشتار بعد از بررسی چند و چون نیروهای اپوزیسیون طرفدار جنبش کنونی و قلمروها و حوزه های سیاسی عمل آنها ، به توضیح و تشریح یک بدیل و راهکار در جهت ادامه جنبش و احتمال پیروزی آن می پردازیم . در تهیه و تنظیم این پیشنهاد ، نگارنده از آزمون ها ، تجربه اندوزیها و درس آموزی های منبعت از جمع بندی های تاریخ جنبش همگانی مردم ایران از یک سو و جنبش های مترقی و دموکراتیک کنونی کشورهای دیگر جهان بویژه کشورهای آمریکای لاتین و جمع بندی های جامع و تحلیلی فعالین درون فوروم های اجتماعی جهانی منجمله فوروم جهان سوم و کنفرانس باماکوغ از سوی دیگر ، استفاده کرده است

طبقه بندی نیروهای اپوزیسیون طرفدار جنبش فعلی ایران

نیروهای اپوزیسیون طرفدار جنبش همگانی اخیر چه در داخل و چه در خارج از ایران را می توان به سه کمپ و یا طیف تقسیم بندی کرد :

1 - نیروها ، گروه ها و شخصیت هایی که محل و گستره سیاسی و عمل (فونکسیون) خود را در " درون " نظام جمهوری اسلامی قرار می دهند

2 - نیروها ، گروه ها و شخصیت هایی که محل و عرصه سیاسی عمل خود را " بیرون " از نظام و " بیرون " از ایران و در وابستگی به قدرت خارجی (امپریالیسم) قرار می دهند و یا در " انتظار کرامت " آن روز شماری می کنند .

3 - نیروها ، گروه ها و شخصیت هایی که عرصه و گستره سیاسی عمل خود را در درون جامعه ملی بویژه در بین زحمتکشان ایران قرار داده و هدفشان صرفاً استقرار سه اصل : استقلال (حاکمیت مردمی) ، آزادی و عدالت اجتماعی است .

جبهه کار از " درون " نظام

این نیروها و شخصیت ها که عرصه و گستره سیاسی عمل و فعالیت خود را در " درون " رژیم جمهوری اسلامی قرار داده اند ، تلاش می کنند که با ایجاد یک جبهه متشکل از " اصلاح طلبان " ، " سنتریست ها " و دموکراسی خواهان سکولار به هدف خود که عمدتاً تسخیر قدرت است ، برسند . بر فرض که این رهبری موفق به ایجاد چنین جبهه و ائتلافی گشته و پیروز نیز به گردد ، قدرت و حاکمیت از جناح " شکست خورده " (خامنه ای و مافیای نظامی - مالی = بورژوازی بازرگانی بوروکراتیک محافظه کار) به جناح و یا جبهه ای " پیروز " (جبهه ای ائتلافی موسوی - رفسنجانی - کروی و خاتمی = بورژوازی لیبرال صنعتی بوروکرات) منتقل می شود . با توجه به اینکه در حال حاضر توارزون قوا بویژه در عرصه نیروهای نظامی ، به سود جناح حاکم (خامنه ای - مافیای نظامی مالی) است در نتیجه احتمال موفقیت چنین جبهه ای بسیار بعید و ناچیز است . یکی از پی آمدهای قرار دادن حوزه رقابت و کارزار در " درون نظام " این است که مثل ادوار گذشته بخش نسبتاً قابل توجهی از روشنفکران و فعالین چپ مارکسیست و ملی گرایان چپ از کمپ جبهه طرفداران خط استقلال ، آزادی و عدالت اجتماعی جدا گشته و برای مدتی در توهام امکان تغییر و دگرپسندی فرو رفته و حتی

گاه بعضی از آنها قربانی پروسه فلاکت بار استحاله می گردند . قرار دادن عرصه سیاسی عمل و کارزار در " درون " نظام به هیچ وجه پدیده نوظهور و بی نظیر در تاریخ مبارزاتی و جنبش های دخالت گر و دموکراتیک مردم ایران نیست . نیم نگاهی به مقاطع تاریخی مبارزات مردم ایران نشان می دهد که مثلاً در سالهای آغازین دهه 1340 (دهه 1960 میلادی) ، در بحبوحه تدارک برای آغاز " اصلاحات ارضی " بخشی از فعالین سیاسی که در جنبش سالهای 1342 - 1339 علیه رژیم شاه نقش قابل توجهی ایفاء کرده و حتی قربانی هائی نیز (مثل قتل دکتر ابوالحسن خاتعلی دبیر دبیرستان های تهران) را متحمل شده بود ، به این توهم روی آورد که از درون نظام امکان تغییر رژیم وجود دارد . با غوطه ور گشتن در این توهم ، تعدادی از فعالین مثل محمد درخشش به همکاری با دولت علی امینی روی آورده و بلافاصله استحاله گشتند . همین طور در اواسط دهه 1340 در بحبوحه گسترش و رشد کنفدراسیون جهاتی دانشجویان ایرانی ، بخشی از فعالین و آغازگران کنفدراسیون تحت تاثیر تبلیغات وسیع رژیم شاه در مورد " اصلاحات ارضی " و پی آمدهای " مثبت " اجتماعی و سیاسی آن ، به تبلیغ تنوری " بازگشت " از خارج به داخل و قرار دادن عرصه سیاسی عمل در درون " نظام " پرداخت . تعدادی از این فعالین مثل شاهین فاطمی ، مجید تهرانیان و که از وجهه قابل توجهی در بین دانشجویان درون کنفدراسیون برخوردار بودند ، چمدان ها را بسته و عازم ایران گشتند که با قرار دادن عرصه سیاسی عمل خود در درون نظام موفق به " تغییر " و " دگردیسی " در رژیم گردند . ولی تاریخ نشان داد که " بازگشت " همان و استحاله گشتن در نظام همان . در نیمه دوم دهه 1360 (نیمه دوم 1980 میلادی) ، گورباچف و شیورنادزه و یارانانشان به این نتیجه رسیدند که با قرار دادن عرصه سیاسی عمل در درون نظام امکان " رفرورم " میسر خواهد گشت . آنها نه تنها نتوانستند رفرورم در درون نظام بوجود آورند بلکه توهم یوتوبیک آنان منجر به فروپاشی و تجزیه یک " ملت - دولت " بزرگ و صاحب تجربه و قدرت در جهان و تغییر عظیم در چشم انداز توازن قوا در سطح کره خاکی گشت . سرنوشت شخصیت ها و جبهه ایکه امروز در درون جنبش کنونی ایران می خواهند با قرار دادن عرصه سیاسی عمل خود در درون نظام به هدف خود (تسخیر قدرت) برسند ، چندان تفاوت کیفی با سرنوشت اسلاف ایرانی خود در روزگاران گذشته نخواهند داشت . تنها پی آمدی که از تشکیل چنین جبهه عارض می شود (آنهم برای مدتی کوتاه) جلوگیری و ممانعت از شکلگیری و رشد جبهه ایست که هدفش تسخیر قدرت نیست بلکه می خواهد با بسیج مردم بویژه جوانان ، دور محور سه گانه ای مردمی - استقلال ، آزادی و عدالت اجتماعی در درون جنبش همگانی کنونی به عنوان یک بدیل گسترش یابد .

جبهه طرفدار خط کار در " بیرون " از ایران

تشکیل و بسط جبهه که گستره عمل سیاسی خود را بیرون از ایران و در وابستگی به نیروی خارجی (عمدتاً آمریکا) قرار می دهد نیز تا این زمان ناکام مانده است . زیرا نیروهای متعلق به این کمپ و جبهه ، عرصه سیاسی عمل را نه در درون و بین مردم ایران بلکه در " بیرون " از ایران در وابستگی و یا " در انتظار کرامت آمریکا " نشستن قرار داده اند . بررسی تاریخ صد ساله مبارزات سیاسی مردم ایران (از انقلاب مشروطیت گرفته تا انقلاب بهمن 1357) نشان می دهد که آنهایی که مثل محمد علیشاه و شیخ فضل الله نوری (1287 خورشیدی) رضا شاه و سید ضیاء الدین طباطبائی (1299 خورشیدی) و شاه - زاهدی و آیت الله کاشانی (1332 خورشیدی) محل و حیطه سیاسی عمل خود را در " بیرون " از ایران و در وابستگی به نیروهای خارجی در مقاطع مختلف تاریخی (اول به روسیه تزاری و سپس به امپراطوری انگلستان و متعاقباً به آمریکا) قرار داده اند حتی اگر مقطعی و در کوتاه مدت هم موفق گشته اند ، در دراز مدت با مداخله گری به حق مردم ایران در تعیین سرنوشت خویش با شکست روبرو شده اند . زیرا آنهایی که عمدتاً استقرار استقلال (حاکمیت ملی) ، آزادی و عدالت اجتماعی را هدف دانسته اند بسان یک ستون مقاومت ، مانع از آن گشته اند که قدرت خارجی چنین جبهه ای را بوجود آورده و براه اندازد .

نیروهای طرفدار خط کار در بین جامعه ملی

از زمان انقلاب مشروطیت تاکنون وقتی که سه اصل استقلال ، آزادی و عدالت اجتماعی هدف شده اند ، محل و عرصه سیاسی عمل نه در " درون " نظام (قدرت حاکم) و نه در " خارج " از ایران (و در وابستگی به قدرت خارجی زمان) بلکه در درون جامعه ملی بویژه در بین اقشار مختلف زحمتکشان قرار داشته است . جبهه ها و ائتلافاتی که با هدف استقرار سه اصل مردمی تحت رهبری سالم ، متحد و قابل اعتماد و مقبول توده های مردم شکل گرفته و عموماً به پیروزی های چشمگیر

با پی آمدهای غنی و مثبت دست یافته اند ، تعداد کمی در تاریخ مردم ایران نبوده اند . پیروزی جنبش " فتح تهران " ، خلع و تبعید محمد علیشاه و سرنگونی " استبداد صغیر " تحت رهبری مشروطه طلبانی چون ستارخان (1288 خورشیدی) ، پیروزی جنبش خیابانی در آذربایجان (1299 خورشیدی) و پیروزی قیام تاریخی 30 تیر (1331) نمونه هائی از جنبش های دخالتگر و درخشان با اهداف نمایان در تاریخ مبارزاتی مردم ایران بودند . به نظر نگارنده دستاوردهای تاریخی جنبش های فوق الذکر این است که جنبش زمانی به پیروزی نایل می گردد که بدون حمایت از قدرت های خارجی زمان جاری با سرنگونی استبداد حاکم و استقرار حاکمیت ملی ستون پایه های گسترش آزادی های دموکراتیک ، سکولاریسم و تجدطلبی را بنا نهاده و به هدف خود گسترش عدالت اجتماعی نایل آید . به کلامی دیگر ، ادامه جنبش همگانی فعلی تا پیروزی ، نیازمند بدیلی است که هدف مثلث خود (استقلال ، آزادی و عدالت اجتماعی) را رها نساخته و عرصه سیاسی عمل (میدان کارزار) را که " درون " جامعه ملی بویژه در بین زحمتکشان است ، ترک نکند . بر این اساس ، فعالین درون این جبهه ، به ضرورت باید خود را از قید و شرط دو عرصه سیاسی عمل (یکی حیطه و حمایت قدرت خارجی و دیگری قلمرو رژیم حاکم) رها ساخته و هدف خود را در بست در خدمت استقرار سه اصل مثلث قرار دهند . بنابراین ، چالشگران ضد نظام که داشتن طرز فکری مختلف و تعلق خاطر به نخله ها و سازمانها و احزاب متنوع ، در طول زمان ، به سه اصل مثلث وفادار مانده و اینک در جنبش همگانی کنونی شرکت دارند و قلمرو و عرصه عمل سیاسی خود را در درون جامعه ملی (بویژه زحمتکشان ایران) قرار داده اند ، وظیفه دارند که با حمایت توده های مردم ستاد رهبری جبهه ای را تشکیل دهند که تغییر ساختار رژیم استبدادی جمهوری اسلامی و استقرار حاکمیت مردمی مستقل (از نظام جهانی سرمایه) هدف آن باشد

چگونگی ابعاد و پهنای ستاد رهبری : یک پیشنهاد

این جبهه می تواند به روش تجربه تاریخی و شیوه جنبش عملی تشکیل گردد یعنی به تدریج از راه بسط و گسترش همکاری های عملی بین چالشگران ضد نظام و با مشارکت توده های مردم تشکیل گشته و به طور سرتاسری پهنای بگیرد . مولفه های مهم این بدیل سازمانی (" جبهه ای واحد ") عبارتند از :

1 - تشکیل گروه تدارک از نمایندگان سازمانها ، احزاب ، انجمن ها ، کانونها و شخصیت ها . این گروه که عملاً قدم اول در جهت ایجاد " جبهه واحد " ضد نظام محسوب می گردد ، می تواند کار را با بحث آزاد و انتشار مرتب حاصل مباحثات آغاز کند . سوژه های بحث ها می توانند در دوره آغازین ، عبارت باشد از :

- ویژگی های بدیل دموکراتیک با هدف استقرار سه اصل مثلث مردمی : استقلال ، آزادی و عدالت اجتماعی .

- ویژگی ها و ماهیت دولت حقوق مدار در ارتباط با خواسته های اجتماعی ، مدنی ، ملی و طبقاتی مردم از یک سو و مشخص کردن سیاست خارجی کشور بویژه در مقابل نظام جهانی سرمایه ، از سوی دیگر بر وفق حاکمیت و حقوق ملی مردم .

- وظایف اصلی دولت " حقوق مدار " و وفادار به حاکمیت مردمی :
الف - حمایت از پروسه بی پایان " دموکراتیزه ساختن دموکراسی " و بسط و تعمیق آزادی های دموکراتیک در سراسر ایران .

ب - بسط و گسترش جامعه باز و برخوردار از یک اقتصاد ملی بر اساس گسست از اقتصاد صدور محور تک محصولی و توسعه و تاکید بر ایجاد اقتصاد تولید مدار چند محصولی .

ج - قرار دادن سیاست خارجی ایران در خدمت سیاست داخلی یعنی نیازهای جامعه ملی ایران (جلوگیری از ورود امواج فلاکت بار " بازار آزاد " نئولیبرالی و اتخاذ سیاست های ضد خصوصی سازی ، ضد کالا سازی و ضد ملی زدانی)

این مباحث ، چالشگران ضد نظام جمهوری اسلامی را با شیوه های گفتگو و جابجانی گفتمان های جاری که در درون جنبش های همگانی اجتماعی و دموکراتیک که در کشورهای مختلف بویژه در کشورهای آمریکای لاتین ، رواج یافته اند ، آشناتر ساخته و به تجربه اندوزی های شرکت کنندگان در جنبش اخیر ایران پهنای و عمق می دهند .

مضافاً این مباحث توافق همگانی نسبت به اصول قانون اساسی جدید که ترجمان حاکمیت مردمی است و قلمرو مبارزاتی خود را در داخل جامعه ملی ایران (و نه در داخل نظام جمهوری اسلامی و نه در بیرون از ایران در وابستگی به نیروی خارجی) قرار داده است ، را فراهم و میسر می سازد .

2 - بر اساس الگوی بالا ، در داخل کشور ، چالشگران ضد نظام در سطوح مختلف اقشار مردم (کارگران ، دانشجویان و دانشگاهیان ، معلمان ، هنرمندان ، نویسندگان ، دهقانان ، کارمندان دولت و...) می توانند گروه های فراوان کار تشکیل دهند . البته نمایان و روشن است که به خاطر حضور مامورین امنیتی گروه هایی که بدین سان تشکیل می شوند حتما رازداری را در آنچه به هویت اعضاء مربوط می شود و روش و شیوه های کار را با حفظ استقلال نسبی خود رعایت می کنند .

3 - در بیرون از مرزهای ایران استبداد زده ، در شهرها و ناطق هر یک از کشورها که ایرانیان مقیم هستند ، چالشگران ضد نظام جمهوری اسلامی که در تعیین سرنوشت ملی خود عرصه عمل سیاسی خود را در " خارج " از ایران در وابستگی به نیروی خارجی قرار نداده اند ، می توانند از تجارب ، حمایت ها و همکاری های نیروها ، احزاب و سازمان های دموکراتیک و ضد نظام جهانی سرمایه که توسط نیروهای چپ و دیگر نیروهای برابری طلب غیر ایرانی در این شهرها و مناطق مختلف تشکیل یافته و حضور دارند ، نیز بهره مند و برخوردار باشند . چالشگران ضد نظام جمهوری اسلامی که در گروه های مختلف کار ، فعالیت می کنند ، باید به نکات قابل تامل زیر توجه کنند :

- باید از این واقعیت که در طول سه دهه جبهه ها ، اتحادیه ها و... بوجود آمده ولی از میان رفته اند و یا علیرغم کوشش های زیاد نتوانسته اند تشکیل گردند ، تجربه اندوخت . باید این درس را یاد بگیریم که جبهه واحد برای تعیین تکلیف یک بخش و یا قشر و طبقه ای از آحاد مردم بوجود نمی آید . این جبهه باید از چالشگران و شرکت کنندگان جنبش همگانی کنونی تشکیل گردد که علیرغم داشتن بینش های مختلف و متفاوت ، محل تلاقی های سیاسی خود را در " داخل نظام " و در " خارج " از ایران (در وابستگی به نیروی خارجی) قرار نداده و هدفشان استقرار استقلال (حاکمیت مردمی) ، آزادی و عدالت اجتماعی در ایران است .

- با توجه به این امر که جنبش کنونی عرصه کارزار را بتدریج در جامعه ملی (و نه در " درون " نظام و یا در " خارج " از ایران در وابستگی به نیروی خارجی) قرار می دهد ، نیازمند به نیروی محرکه سیاسی (ستاد رهبری = سخنگو) می شود . بر این اساس نوعی هماهنگی در عین رعایت کثرت آراء در میان چالشگران ضد نظام ضرورت پیدا می کند . در این راستا تصدی جریان آزاد اندیشه ها ، پیشنهادهای ، اطلاعات از یک سو و هماهنگی اکسیوینهای مبارزاتی مردم از سوی دیگر در حوزه تصدی جبهه متشکل از گروه های داخل و خارج از ایران قرار می گیرند . این گروه ها در جریان تشکیل جبهه باید مراتب حوزه سیاسی عمل خود بوده و نگذارند گروه ها و افرادی که عرصه " درون نظام " و یا قلمرو قدرت خارجی را میدان عمل خود قرار می دهند ، با تغییر عرصه عمل ، جنبش همگانی کنونی را به بیراهه کشیده و عملا اخته سازند .

- با توجه به ملاحظاتی مثل وجود تردیدها ، سوء ظن ها ، کم امیدي ها ، محدودیت ها و عدم اعتماد در بین بخشی از چالشگران ضد نظام ، نباید منتظر شد که همه در گروه ها و سپس در شکلگیری و توسعه تشکیل " جبهه ای واحد " شرکت کنند . پس آنهایی که آسودگی خاطر دارند و آماده اند می باید کارزار خود را در جهت ایجاد بدیل اصیل (" جبهه واحد ") آغاز سازند .

- از آنجا که بر اصول سه اصل مثلث استقلال ، آزادی و عدالت اجتماعی ، قلمرو عمل سیاسی در بیرون از عرصه های استبداد حاکم و قدرت خارجی (امپریالیسم) قرار می گیرد و ابتکار عمل از آن مردم که خواهان حق تعیین سرنوشت خویش هستند ، می گردد همواره می باید از کسان و سازمان ها و احزاب و تشکل هایی که خود را از آن محدوده ها و قلمروها رها ساخته و به کمپ مردم پیوسته اند ، استقبال کرد .

- در تحلیل نهانی ، وقتی که طرفداران خط استقلال ، آزادی و عدالت اجتماعی ابتکار عمل را در جنبش دخالتهگر و همگانی کنونی در دست می گیرند می باید از سه مرحله روشن عبور کنند :

- مرحله اول ، " عبور " موفقیت آمیز از دغدغه ها و عادات نكوهیده سکتاریستی گذشته و " گذار " به صحنه رهانیبخش همسویی ها ، همدلی ها و وحدت نظر روی اصول و استراتژی های مبارزاتی مشترک (سرنوشتی رژیم جمهوری اسلامی از " بیرون " نظام بدون وابستگی و تعلق خاطر به نظام جهانی سرمایه) است .

- مرحله دوم ، جمع بندی آزمون ها ، درس آموزی ها و تجربه اندوزی ها از دستاوردهای جنبش های مترقی و دموکراتیک مردم ایران در صد و سه سال گذشته از یک سو و از دستاوردهای جنبش های مترقی و دموکراتیک خلق های کشورهای جهان بویژه در آمریکای لاتین ، از سوی دیگر است . بدون تردید این جمع بندی بطور قابل ملاحظه ای می

تواند به پروسه رهانی بخش همسویی ها و همدلی ها در جهت ایجاد و توسعه یک بدیل اصیل (" جبهه واحد ") شدت بخشد .

- مرحله سوم ، اتحاد عملی گروه های کار و گروه تدارکاتی در جهت ایجاد بدیل (" جبهه واحد ") به عنوان نیروی محرکه و سخنگوی جنبش دخالتهگر و همگانی کنونی مردم ایران است . در بخش جمع بندی ها و نتیجه گیری این نوشته به چرانی و ضرورت تاریخی ایجاد یک بدیل اصیل جبهه واحد که شرکت کنندگان در جنبش دخالتهگر و دموکراتیک به جد از چالشگران ضد نظام طلب می کنند ، می پردازیم

جمع بندی ها و نتیجه گیری

1 - در پرتو جنبش همگانی و دخالتهگر (در حق تعیین سرنوشت خویش در جهت استقرار حاکمیت مردمی و حقوق ملی) کنونی ، تدارکات در جهت ایجاد یک " جبهه واحد " توسط گروه های کار در داخل و خارج از ایران بیش از هر زمانی در سی سال گذشته ، به یک امر ضروری و فوری تبدیل گشته و می باید مجدداً در صدر ارجحیت های کلیه چالشگران ضد نظام جمهوری اسلامی که حوزه مبارزاتی و محل سیاسی عمل خود را " خارج " از نظام و بدون وابستگی به نیروی خارجی (امپریالیسم) قرار داده اند ، محسوب گردد .

2 - در این مقطع تاریخی که جنبش همگانی اخیر ایران در مقام مقایسه با دیگر کشورهای منطقه ، فراگیرتر ، عمیق تر و پایداریتر رشد و پهنا یافته ، وظیفه ای چالشگران ضد نظام چیست ؟ نیروها و چالشگران چپ ایران منجمده مارکسیست ها ، همراه با دیگر نیروهای طرفدار استقرار استقلال (حاکمیت مردمی) ، آزادی و عدالت اجتماعی (که در تاریخ صدوسه سال ساله گذشته ایران در راس جنبش های دخالتهگر مردم ایران قرار داشتند) امروز وظیفه ای پرمسئولیتی دارند .

3 - این نیروها که به حق در سی سال گذشته با کلیت رژیم جمهوری اسلامی از یک سو و با نظام جهانی سرمایه (امپریالیسم) از سوی دیگر خط کشی کرده اند ، زمانی لیافت و ظرفیت قرار گرفتن در راس جنبش دخالتهگر فعلی مردم را به حق کسب خواهند کرد که متفقا به عنوان یک بدیل مناسب ، متحد و موثر در انظار عمومی حضور عینی یافته و اعتماد اجتماعی و سیاسی توده های مردم (که به حق محتاط و نگران اوضاع هستند) را جلب کنند . راه جلب اعتماد و حمایت مردم ، بدون تردید رشد و عروج این بدیل (" جبهه واحد ") به مثابه رهبر مبارزات دخالتهگرانه جنبش کنونی مردم ایران است .

4 - سرنوشت ایران و مردم ایران را نه جمهوری اسلامی سرمایه و نه نظام جهانی سرمایه بلکه جنبش های دخالتهگرانه سیاسی و اجتماعی مردم مثل جنبش همگانی کنونی ، تعیین خواهند کرد . اگر سانسور ، خفقان و سرکوب و یا توپ و تانک و زره پوش قادر بودند سرنوشت ملی را در جانی رقم بزنند ، درعراق اشغالگران آن با خرج صدها میلیارد دلار بعد از گذشت شش سال با بحران و ناکامی مواجه نگشته و در باتلاق بی اعتباری و تنفر فرو نرفته بودند . در انظار اکثر مردم ایران ، رهبران جمهوری اسلامی بویژه خامنه ای و مافیای نظامی - مالی ، کمتر از سرکردگان نیروهای اشغالگر آمریکایی در عراق مورد تنفر شدید مردم نیستند

5 - مردم ایران می دانند که جنبش دخالتهگرانه و همگانی کنونی نیز مثل جنبش های مترقی و دموکراتیک گذشته آنها دارای دشمنان رنگارنگ داخلی و خارجی است . آنها به حق نگران رشد اوضاع بوده و از این دشمنان هراس دارند . آنچه که باید در صحنه کارزار جنبش حضور فعال یافته و رشد یابد ، عروج یک بدیل اصیل جبهه واحد با رهبری مطمئن و قابل اعتماد از اتحاد نیروهای طرفدار حاکمیت مردمی و حق تعیین سرنوشت ملی است .

6 - اقشار مختلف مردم ایران بویژه جوانان ، که شرکت شان در جنبش اخیر بی سابقه است ، با مراجعه به تاریخ و غور و تفحص در ادوار آن متوجه شده اند که وقتی آنها تصمیم خود را گرفتند و برای تعیین سرنوشت خویش به عنوان شهروندان کشور ایران به میدان چالش و کارزار آمدند ، چگونه مستبدین حاکم و حامیان امپریالیست آنها را حداقل در سه تویبت (انقلاب مشروطیت ، جنبش ملی شدن صنعت نفت و انقلاب بهمن 1357) مستاصل و درمانده ساخته و وادار به عقب نشینی ساختند

7 - امروز نیز مثل ادوار گذشته ، با اوج گیری جنبش همگانی کنونی ، ادامه آن و ضمانت پیروزی مردم در عرصه دخالت در تعیین سرنوشت خویش در گرو رشد و عروج یک بدیل اصیل مورد اعتماد مردم از سوی چالشگران (نیروهای چپ ، مارکسیست ، دموکراتیک و ملی گرا) است که خواهان آزادی مردم از یوغ جمهوری اسلامی و سلطه نظام جهانی سرمایه هستند . در تاریخ 25/اگوست / 2009 تایپ زده شد

.....

بیاد عباس حجری

هدایت سلطان زاده

میخواهم بگویم که چه اندوختیم

برای چشمان سیاه و لب های خون چکان¹

هنگامی که آخرین کلامان سرودی ناتمام بر لب بود.

تصویر جوانی اش شبیه گریگوری یک در برفهای کلیمانجارو بود. هنگام دستگیری، سروان جوان ارتش بود. خوش اندام و خوش چهره، که بی تردید، زیباترین دختران جهان را میتوانست دلشیفته خود کند. وقتی دور حیاط زندان قدم می زد، گویی در بلندی های غرور انسانی گام برمیدارد. سالهای طولانی زندان، بر استواری کوهوار هرچه بیشتر او افزوده بود. عصر ها با یک روب دوشامیر و معمولا همراه یکی از دوستان خود حول آلابیقی از تاک انگور و باغچه کوچکی از گلهای تابستانی بر حاشیه حیاط زندان قدم میزد. شب هنگام، عطر تند گل مریم و محبوبه های شب و چراغ کوچک روشن در داخل آلابیق، احساس در زندان بودن را از یاد آدم می برد. در آنزمان، هیجده سال از زندانی شدن او و دیگر دوستانش می گذشت. آنها آخرین بازمانده های افسران حزب توده بودند که بعد از کودتای 28 مرداد و لو رفتن سازمان نظامی دستگیر شده بودند.

نسل ما تقریباً آشنائی چندانی با گذشته سیاسی کشور نداشت. بسیاری از ما اطلاعی مبهم از بودن آنان در زندان داشت. بعضی ها می گفتند که اسم آنان را از رادیو پیک ایران شنیده اند. امکان یافتن چنین اطلاعاتی نیز بسیار محدود بود. اولین اطلاعات من از افسران حزب توده، از طریق " کتاب سیاه کمونیسم " سرلشکر بختیار، رئیس سازمان امنیت بود که در زندان قزل قلعه خوانده بودم. برای یافتن تصویری نزدیک به حقیقت، باید بسیاری از داده های منفی کتاب را در ذهن خود وارونه می کردم. تازه، نام تک تک افراد را نیز بخاطر نداشتن من شخصا نمی دانستم که کسانی این چنین زمان طولانی در زندان هستند. صفر خان نیز 24 سال بود که بعد از سرکوب جنبش فرقه دموکرات در آذربایجان در زندان بسر میبرد و بعد از بازگشت از تبعید از زندان برآز جان، دوباره در زندان قصر بهم رسیده بودند. سن من تقریباً هم سن طول زندان صفر خان بود. هنگام دستگیری عباس آقا نیز من احتمالا شش و یا هفت سال بیشتر نداشتم.

مارا تازه با دو اتوبوس از زندان قزل حصار به قصر منتقل کرده بودند. تعداد ما پنجاه نفر بود. گذر از خیابان ها و دیدن اتوبوس های دوطبقه و عبور مرور مردم در کوچه و خیابان، مارا یاد روزهای آزاد خود در بیرون می انداخت. تا قبل از زندان قزل قلعه، تعداد معدودی از ماها همدیگر را می شناخت. بنا بود که ما را بین دویند سه و چهار تقسیم بکنند. وقتی ما را دم بند چهار زندان قصر آوردند، مهمه زیر لبی در بین صف ماها پیچیده بود که توی این بند افسران قدیمی حزب توده هستند. عیار احترام افسران حزب توده در بین روشنفکران چپ، با خسرو روزبه و سرهنگ سیامک و سرهنگ میشری و امثال سرگرد وکیلی سنجیده میشد. کاش ما را به این بند بدهند! اینها بازماندگان همان گروه هستند. پس ما عده ای از افراد نام برده شده در " کتاب سیاه " را خواهیم دید!

بخش سیاسی ها در زندان قصر از دویند سه و چهار تشکیل میشد. اوایل تابستان 1349 بود. معمولا آدم وقتی وارد محیط نا آشنائی می شود، مثل این است که وارد کشور غریبی شده است. طبعاً برای ما این سؤال مطرح بود که اینها چه کسانی هستند. احتمالاً برای کسانی که پیش از عمر یک نسل را در زندان های مختلف سپری کرده بودند، تجربه سیاسی حکم میکرد که آنها نیز از چند و چون و درجه قابل اعتماد بودن این تازه واردین با خبر شوند. گویا چیزهایی در باره دستگیری های جدید که غالب آنها از دانشجویان و یا افرادی تشکیل میشد که بتازگی دانشگاه را تمام کرده بودند، به گوششان رسیده بود. وقتی از زیر هشت وارد بند چهار شدیم، من مثل آدم در بهتی که چهار جهت اصلی را نمی شناسد، سراغ اصغر زهتاب، یعنی تنها کسی را که از قبل می شناختم گرفتم که دو سال و اندی قبل با او در زندان قزل قلعه هم بند بودم. ولی بزودی بین ما و صفر خان و افسران حزب توده، رابطه دوستانه خیلی نزدیکی بوجود آمد. آنان نیز بعد از سالها با موج تازه ای از بیست ساله ها روبرو میشدند. محیط و گروه سنی زندان ناگهان عوض شده بود. آذربایجانی بودن گروهی از ماها، مثل یک میل

ترکیبی در شیمی، مارا به صفر خان نزدیک میکرد. اطاق صفر خان نیز در اندک مدتی به پاتوق ما آذربایجانی ها تبدیل شد. بتدریج ما با فرهنگ لغات خان در مورد تک تک افراد زندانی نیز آشنا شدیم. صفر خان، برای نامیدن هر یک زندانیان، قاموس خصوصی خود را داشت و هریک از آنان را بنا به شناخت و تجربه خود از کردار آنها، با نام ویژه ای مشخص میکرد بی آنکه طرف مربوطه از لقب خود آگاه شود و نامگذاری و معنی فرهنگ لغات خود را نیز فقط برای افراد بخصوصی افشاء میکرد. درست مثل حساب نساغ بقال های قدیمی که نام و حساب و کتاب مشتری ها را با چند تا خط مشخص می کردند و خود معنی آنها را می دانستند. بعد ها روی خود من و یا شالگونی هم اسمی گذاشته بود. مثلاً در این قاموس لغات، اسم یکی از دوستان ما بخاطر شرکت زیاد او در بحث و فحص ها، "دمیردیمیک"² و نام آقای علی عمونی، " دیپلوماسی " بود و نام عباس حجری، " ژان والزن " .

از آنجائی که ما شناخت چندانی از سازمان نظامی افسران حزب توده نداشتیم. چند تنی از ماها، مثل شالگونی، انزابی و طیبی و من، ابراز علاقه کردیم که آشنائی بیشتری با نحوه شکل گیری سازمان، عدم واکنش آن در مقطع کودتای 28 مرداد و چگونگی لو رفتن سازمان را طی جلساتی تشریح کنند. مسؤلیت آن بر گردن آقای علی عمونی افتاد. هنوز ما و آنها در کمون جداگانه ای بودیم. بزودی احساس اعتمادی متقابل بین ما و آنها بوجود آمد. با اینهمه، برغم احترام ما به افسران حزب توده، یک فاصله انتقادی بین ما نسبت به خط سیاسی حزب توده و شوروی برای همیشه باقی ماند.

بعد از محاکمه ما در دادگاه نظامی، عده ای از هم پرورنده ای های ما به دوره های کوتاهی محکوم شدند و آزاد گردیدند. عده ای نیز بدلیل داشتن تمایلات طرفداری از چپین، در کمون دیگری جمع شدند. ما آذربایجانی نیز تصمیم گرفتیم که با کمون اشتراکی ها، که شامل افسران حزب توده و صفر خان و چند تن دیگری که آنها نیز توده ای بودند، مثل آقای زهتاب و بد رالدین مدنی و هدایت معلم، غنی بلوریان و بزرگر و غیره ادغام شویم. ما ضمن اینکه بر خط حزب توده و شوروی ایراد جدی داشتیم، ولی عمیقاً نسبت به این بازمانده های عصری از مبارزات سیاسی و اجتماعی ایران که بر سر اعتقادات خود پایبند مانده بودند، احترام عمیقی قائل بودیم.

زندگی جمعی، تقسیم کار جمعی را می طلبید و هریک از ما به شاگردی قدیمی ها در آشپزی و کارهای روزانه در آمدیم. در آنزمان زندانیان سیاسی در اعتراض به کیفیت بد غذا، از گرفتن غذای زندان امتناع می کردند و ما ناگزیر از تکیه بر خانواده های خود بودیم. افسران حزب توده، حقوق مختصری را که از طرف دادرسی ارتش به آنان پرداخت می شد، خرج کمون می کردند. تازه، همه ملاقاتی نداشتند و خود ماها نیز برای مدتی از طرف دادرسی ارتش و درواقع از طرف ساواک، ممنوع الملاقات شده بودیم که این مساله بعد از تبعید شدن ما به زندان های دوردست بمدت یکسال دیگر نیز ادامه یافت. بدلیل نداشتن حق ملاقات، خانواده های ما، دم زندان می گفتند به ملاقات زندانیان عادی میروند. وسط حیاط قصر، راه خود را بطرف بند سیاسی کج می کردند و با خواهش و تمنا، مواد غذایی و میوه و سیگار و پول را داخل بند تحویل می دادند. در آنزمان، رئیس زندان قصر یک سرگرد کردی بود که با آقای رضا شلتوکی، از افسران حزب توده، همکلاس بوده و با زندانیان کنار می آمد. آقا رضا رابط زندان با زیر هشت بود که بدلیل همشهری و کرد بودن خود، از این رابطه همکلاسی و احترامی که رئیس زندان به آقا رضا داشت، در دادن یک سلسله امکانات تا آنجائی که ممکن بود سختگیری نمی کرد.

بزرگترین خوشبختی زندگی من این بود که من دستیار آقای عباس حجری، در پخت و پز برای کمون شدم. حجری، یکی از استثنائی ترین چهره هائی بود که در تمام عمرم دیده ام. گویی به زلالی آبی دربیابان در هرم تابستانی گرم رسیده ام. هفته ای یک روزنویت کار مشترک من و عباس آقا بود. از تهیه صبحانه تا شام برای مجموعه بیست و دو یا بیست و سه نفری که باهم بودیم. و من از نحوه لو رفتن سازمان نظامی و دستگیری و محاکمه و زندان های رفته او سؤال می کردم، و او از دوره دانشجویی خود در دانشکده افسری، از سروان عباسی که در دانشکده فرمانده او بود و با وجود عضویت مخفی در یک سازمان نظامی، جلو صف با بد و بیراه گفتن به شاه و دربار، عیس مرا بگیر میکرد، سخن می گفت. از این تظاهر فرمانده خود، بارها به سازمان افسری

² بمعنی منقار آهنین

¹ از مرثیه ای بر مرگ یک دوست.

شکایت کرده بود و لی میگفت که سر و کله سروان عباسی، در خانه او و بصورتی سر زده پیدا می شد و شکایت نامه حجرى را به او بازگو می کرد. عباسی، همین اعمال را در دوره زندگی زیر زمینی خود نیز با بی احتیاطی تمام ادامه میداد. از آنجائی که خانه بسیاری از افسران و نام و محل زندگی شان را شخصاً می شناخت، می توانست در صورت خیانت و یا تعقیب و مراقبت جدی، حتی بدون کشف رمز از طرف اداره رکن 2 ارتش به ریاست سرهنگ میصری، همه آنان را زیر ضرب ببرد. عملاً نیز چنین شده بود. ظاهراً خسرو روزبه، تا زمان خیانت سروان عباسی، به وی اعتماد کامل داشت. حجرى انتقاد داشت که سازمان نظامی نباید اینهمه اطلاعات در اختیار یکنفر قرار میداد.

برای حجرى، مهم نبود که کسی مخالف نظر اوست. سلامت روحی فرد وفادار بودن به آرمان خود و مبارز بودن در زندگی، معیار بزرگی بود و برای او ارزش والاتری داشت تا همنظری با او.

عید نوروز همانسال نزدیک می شد. می گفتند که در سال های قبل، یعنی قبل از ماجرای طرح فرار نا موفق بیژن جزئی و عزیز سردمدی و عباس سروکی و چوپان زاده و مشعوف کلانتری و جلیل افشار از زندان قصر، اجازه میدادند که خانواده ها داخل آمده و در حیاط زندان با هم جشن بگیرند. بهمین دلیل نیز در داخل حیاط، برو روی دیوارها، برای سرگرمی کودکان، عکس های حاجی فیروز و دایره و دنیگ کشیده بودند. جای نقاشی های پریده رنگ بر روی دیوار هنوز باقی بود.

چهارشنبه سوری را ما با روشن کردن بوته های گون و پریدن از روی آتش و خواندن شعرآتش، شعله برکش، جشن گرفتیم. میخواستیم طراوت فروردین و جشن بهاران را با یادگاران این سالیان دراز تقسیم کنیم. صفر خان نیز مثل همیشه، در داخل اطاقش، پشت یک پرده ای شراب انگور انداخته بود. هر وقت که مقداری کشمش دستش می رسید، خرج حافظ خراباتی می کرد. قبل از غذا خوردن، عباس آقا بمن گفت که خان گفته به اطاقش سر بزنی. خان، یک لیوان شراب برای من کنار گذاشته بود. بمحض ورود به اطاقش گفت " بونی ایش"³. این دومین بار در زندگی بود که من شراب میخوردم. بعداً سر سفره دیدم که حجرى نگاه تبسم آمیزی بمن دارد.

نا گهان حادثه ای، همه چیز را دگرگون ساخت. اعدام دستگیر شدگان پرونده سیاهکل، آنهم در آستانه نوروز، جشن ما را به سوگ تبدیل کرد. همان روز، روز نوبت کاری مشترک ما بود و عباس آقا در آشپزخانه کوچک در حیاط زندان مشغول کار بود. خبر اعدام ها را من به عباس آقا دادم. رنگش پرید و درست مثل این بود که روی آهک آب بیاشند. مات و مبهوت از این خبر، گفت که بیشرف ها بما هدیه عید دادند!

غم سنگینی بر روی همه ما سایه انداخت. اسماعیل نوالقدر، همانند عباس حجرى، حساسیت انسانی بی مانندی داشت، و پیشنهاد کرد که بجای جشن نوروز ما باید عزا بگیریم. آخر، بچه های ما را اعدام کرده اند، چگونه در چنین فضائی می توان جشن گرفت. او با خط حرکتی در سیاهکل، توافقی نداشت، لیکن در عصیان این جوانان علیه ناحقی و بیاد، گوشه ای از وجود خود را میدید. اعدام شدگان آنروز، گونی عضوی از پیکره خود او بودند.

بعضی ها بخاطر حرکت مسلحانه چریکی در سیاهکل، با تردید به مساله نگاه می کردند. سر انجام قرار شد که نوروز را بصورت ساده و بی شکوه و دبذیه ای بر گزار کنیم و رنگ و رقصی راه نیندازیم.

بعد از تبعید شدن خود به زندان یزد، من دیگر عباس حجرى را ندیدم. بعد از انقلاب، و در آستانه رفراندوم قانون اساسی، یک روز من و محمد رضا شالگونی به دفتر حزب توده در خیابان شانزده آذر رفتیم. بین علاقه و احترام شخصی ما به افسران حزب توده و خط سیاسی آن و اعطای القاب " دموکرات انقلابی " بیک مشت آدمخوار، تناقضی جدی وجود داشت. ما از امام امام کردن های کیانوری عصبانی بودیم و نمی خواستیم، این مساله، بر رابطه و علاقه ما و افسران سایه ای بیندازد. بهمین جهت مایل نبودیم که با خود کیانوری دیدار داشته باشیم. ما را به اطاقی هدایت کردند که با آقای عمومی و عباس حجرى صحبت داشته باشیم. آنها اکنون در داخل حزب، اعضای دفتر سیاسی شده بودند. از فحوائ روزنامه مردم چنین بر می آمد که حزب توده میخواهد به قانون اساسی جمهوری اسلامی رای مثبت بدهد. در آنزمان، من همراه یکی از دوستان، در باره پیش نویس قانون اساسی جمهوری

اسلامی و مذاکرات مجلس خبرگان کار می کردیم. سؤال ما بر چرانی این حمایت حزب توده و اینکه فردا در رابطه با قانون اساسی چه موضعی خواهند گرفت، دور می زد. آقای حجرى بر حمایت حزب از جمهوری اسلامی تا زمانی که خط ضد امپریالیستی را حفظ کرده است، تاکید داشت. در باره قانون اساسی نیز می گفت که ما تفسیر خود از این قانون اساسی را داریم. من پرسیدم آیا این تفسیر متفاوت شما در جانی منعکس شده و یا خواهد شد؟ جواب داد که باید اطلاعیه ای در این باره بدهیم. این آخرین دیدار من با مردی بود که در قلب من همواره عزیز بوده و خواهد بود.

بعد از دستگیری رهبران حزب توده و بسیاری از اعضای آن، حجرى در شو تلویزیونی جمهوری اسلامی، چیزی نگفت. ابوتراب باقر زاده و اسماعیل نوالقدر را حتی نتوانسته بودند پای دوربین بکشاند. تقی کی منش را نیز زیر شکنجه کشتند. هنگامی که جیمی کارتر در انتخابات آمریکا پیروز شده بود، گردانندگان سازمان امنیت خواسته بودند که باب گفتگو با افسران در بند را شروع کنند و از جمله به اسماعیل نوالقدر گفته بودند که بیانیید با هم صحبت کنیم. پاسخ آقا اسماعیل این بوده که بین حق و ناحق گفتگویی نمی تواند باشد و انالاحق گفتن خود را همچنان تکرار کرده بود. آقا اسماعیل، آرامش دریا، حساسیت ما در و صلابت صخره ها را داشت.

من از شجاعت بی نظیر عباس حجرى آگاه بودم. در دوره های سختی از زندان که ساواک شاه به تعرض علیه زندانیان اقدام کرده بود، حجرى مثل یک سردار در پیکار، از غرور و حرمت همه زندانیان بدفاع پرداخته بود. در دوره تبعید در زندان براز جان، حجرى مسولیت داخلی افسران در تبعید بر عهده داشت. شاید آنهایی که در زندان عادل آباد شیراز بوده اند، آنروزی که گارد شهربانی برای سرکوب و شکستن مقاومت زندانیان، نیروی بزرگی را وارد زندان کرده بود و سخنان بی پروا و شجاعانه حجرى در پیشاپیش صفوف زندانیان و پس نشستن گارد حمله را بیاد داشته باشند.

نمیدانم در داخل زندان جمهوری اسلامی چه گذشته بود. سرشت سرداران بزرگ روزهای سخت در نهاد او بود و میتوان تصور کرد که در لحظه مرگ نیز با وقار و غرور سرداران بر خاک افتاده است. تنها جنایتکارانی از جنس خمینی می توانستند بی شرمی و ننگ هلاکت چنین مردانی را بجان خردند که بیست و پنج سال از زندگی و جوانی را در زندان های شاه سپری کرده بودند. یکی از زندانیان گفته بود که اگر کسی از این جمع، روزی زنده بیرون رفت، بگویند که مجسمه ای از عباس آقا بسازند!

بیاد آریم آنهایی را که شرف و غرور زندان بودند و در تابستان سال 67 ردیلاته به چوبه های دار سپرده شدند. بیاد آریم عباس حجرى را، بزرگمردی را که نا مش ژان والژن بود!

19 شهریور 1388 (8 سپتامبر 2009)

* پیوندها *

سردبیر نشریه : منصور نجفی
mansour.nadiffi@telia.com
 ایمیل روابط عمومی سازمان
public@rahekargar.net
 تلفن روابط عمومی سازمان
 0049-69-50699530
 شماره فاکس سازمان
 33-1-43455804
 سایت راه کارگر
www.rahekargar.net
 سایت خبری راه کارگر
<http://rahekargar.wordpress.com/>
 سایت اتحاد چپ کارگری
www.etehadchap.org
 سایت رادیو صدای کارگران ایران
www.sedayekargaran.com
 نشر بیدار
www.nashrebidar.com
 نشریه انگلیسی ایران بولتن
www.iran-bulletin.org
 وجه : مقالاتی که با کد " دیدگاه " مشخص میشوند، الزاماً بیانگر مواضع سازمان نیستند.

³ به ترکی، یعنی اینو بردار بخور.